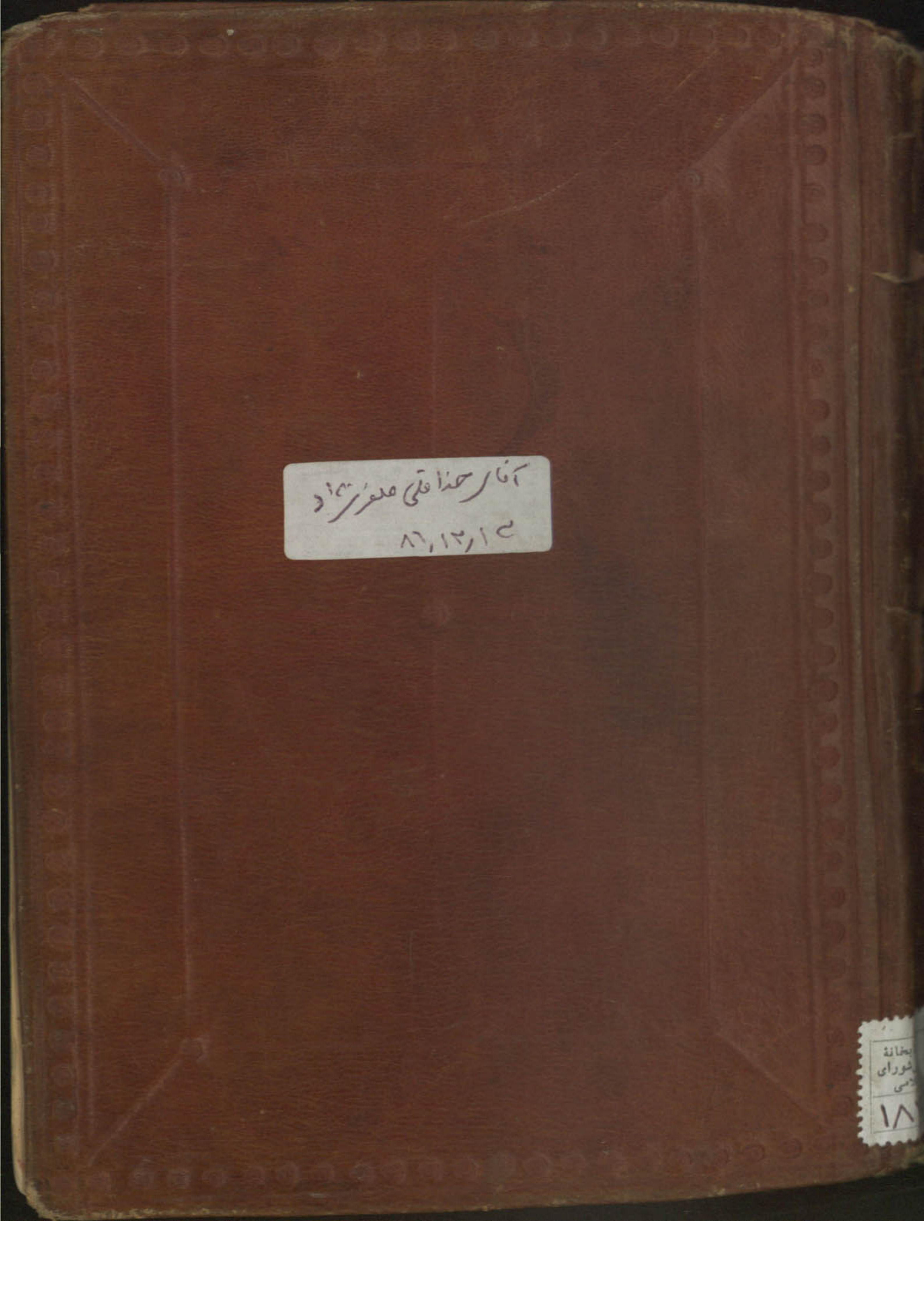

۸۶،۱۲،۱۴
بخانهٔ
شورای
لامی
۱۸

و در روز ۲۵ کارد تیز را که از نحاس احمر ساخته باشند بستانند و این اسم اعظم را که
بقلم طلسمات بدین وجه که مسطور است بران کارد نویسد صورت طلسمات اینست
[illegible] یاطشل لما ارید
نسخه دیگر
[illegible] یاطشل اعیتونج لما ارید
و این وقتی که قمر متصل باشد بسعد او و طالع این کس عامل است و اگر طالع او معلوم نباشد
طالع مسئله بگیرد و قمر را بصاحب آن طالع اتصال محمود دهد و صاحب طالع نیز خوش حال
باشد پس باید او را بدان کارد ذبح کند بر لوح از رصاص و ملاحظه تمام باید نمود که یک قطره
خون او بزمین نچکد که تمام عمل بفساد آید پس سرش را از تن جدا کند و دلش را از میان
دو کتف بیرون آورد و [illegible] او را از مغزش قلع کند
و اطراف رضه او را فرا گیرد و سه پر که طول پرهای دم او است با آن ضم نماید و رأس

۱۸۷۷۶
۲۰۹۹۴۱
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۳ هجری شمسی
و در روز ۲۵ کارد تیز را که از نحاس احمر ساخته باشند بستانند و این اسم اعظم را که
بقلم طلسمات بدین وجه که مسطور است بران کارد نویسد صورت طلسمات اینست
[illegible] یاطشل لما ارید
نسخه دیگر
[illegible] یاطشل اعیتونج لما ارید
و این وقتی که قمر متصل باشد بسعد او و طالع این کس عامل است و اگر طالع او معلوم نباشد
طالع مسئله بگیرد و قمر را بصاحب آن طالع اتصال محمود دهد و صاحب طالع نیز خوش حال
باشد پس باید او را بدان کارد ذبح کند بر لوح از رصاص و ملاحظه تمام باید نمود که یک قطره
خون او بزمین نچکد که تمام عمل بفساد آید پس سرش را از تن جدا کند و دلش را از میان
دو کتف بیرون آورد و [illegible] او را از مغزش قلع کند
و اطراف رضه او را فرا گیرد و سه پر که طول پرهای دم او است با آن ضم نماید و رأس
خطی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۸۷۷۶

وقلب واطراف با ابهاء و این پرهای دراز را در ظرف پاک محفوظ نماید و در حفظ آن
مبالغه نماید تا بوقت حاجت بکار برد پس مذبوح را از اجزاء و احشاء و فضلات
پاک کرده در دیگ اندازد و بآتش معتدل بپزد و گوشت و شوربای او را تماماً
تناول نماید البته جهد نماید تا استخوانهای او شکسته و خائیده ضایع نگردد و یک قطعه
از آن غایب نگردد پس جمیع استخوانها را فراگیرد و انداز در طاس آب اندازد و جمیع
تمام در نگرد و یک استخوان بزرگ بلند بر سر آب آمده و یکی دیگر در وسط آب قرار گرفته
و دیگری به ته آب رفته این سه استخوان را بردارد و نشان کند که مدار علم بر اینهاست
و باقی استخوان ریزه ها را با آن سر و دل و بال و پر که نگاه داشته ضم کند و در ظرف
آبگینه مطیّن حکمت بآتش میانه بسوزاند تا خاکستر گردد و آن را رماد الاول نام نهند
در ظرف پاکیزه نگاه دارد تا وقت عمل و عمل آن در فصل رابع مذکور خواهد شد

درین

درین فصل اعمال عظام ثلثه نوشته میشود در سه فصل **فصل اول** بدانکه
استخوانیکه در ته آب رسوب کرده طبع تراب دارد و او را روحانیی هست
که شمعون خوانند و عمل او در معدنیات و نباتات است و آنچه متعلق بکوه و صحرا
دارد و او را خاتمی هست که خاتم الطاعة گویند و او درین عزیمت است در علم تسخیر
جن و اسمی دارد که در وقت عمل باید بدان تکلم نمود و آن بمنزلهٔ عهد و قسم است از
تسخیرات پس آن خاتم را بر آن عظم باید نوشت باسم روحانیه برین وجه و اسم آن است

در نسخهٔ دیگر چنین بنظر رسیده است

علهطکطلطفشنا

علهطکطلطسنشا

وچون کسی خواهد که عملی کند بر این عظم هر آینه عمل او در ارضیات خواهد
بود طلسماتی آنچه خواهد با معمولات از آن مثلاً طاسی بزرگ از مس یا ظرفی دیگر و

آن عظم را که خاتم و اسم روحانیت بر او مکتوب بر بالای وی نهد و از صاحب یوم
یا لیل و خداوند ساعت که عمل بر آن واقع میشود استمداد نموده نام ایشان ببرد و
باسمی که قسم آن عظم است متکلم شود و پنجاه بار بگوید یا شمعون خذ علی العیون
آن طاس با آنکه حاضر باشد از نظر غایب گردد و بروجی که مطلق او را نبینند و تا وقتی
که استخوان برداشته شود و از تکلم اسم خاموش گردد و این عمل نمونه ایست که از
جهت مثال آورده شد و بدین عظم در جمیع اجزای ارضیه و جبال و معادن و کیاههای
بی‌ساق تصرف توان کرد بعون الله و توفیقه **فصل دویم** آن عظم که در
وسط آب بود بر طبع هواست و اسم روحانیه او ذیتون است

و او را خاتمی است براین منوال

و اسم او این است

لوسخطهنیشا

وعمل

و عمل در هوائیات و طیور است و در ابر و برق و رعد و باران و برف و امثال
آن و اینجا برای مثال یک عمل بیارم چون کسی خواهد که چنان وانماید که بآسمان
بالا میرود بگیرد عظم مذکور را بعد از کتابت خاتم و اسم روحانی بر آن گوید
و اسم قسم را چهل و نه بار بخواند و از دست خود چیزی مانند رسن یا چوب و امثال
آن بر هوا افکند و نام صاحب روز و ساعت ببرد و بگوید یا ذیتون
خذ علی هذه العیون و بگوید که رفتم بگیرید حضار آن مجلس ببینند
که او بالا میرود با آنکه خود در میان قوم نشسته باشد و همه از آن متعجب و متحیر مانند
و تصرف درین عمل از حیز حساب بیرون است **فصل سیم** آن استخوان
که بر سر آب آمده طبع نار دارد و اسم روحانیه او سیمون است
و خاتم او برین نمط باشد و اسم قسم این است کتعسلهونیشا
و عمل او در ناریات بهر نوع که خواهد تصرف تواند نمود مثلاً اگر خواهد چنان ... را

که آتش عظیم برافروخته است و در میان آتش نشسته و با آتش بازی میکنند بکیر و عظم کوزرا
و اسم روحانیه بر و نویسد و جهل و دو بار اسم بر و بخواند و صاحب وی زود شب و
خداوند ساعت یاد کند و کوید یا سیمیون خذ علی هذه العیون
مردم را آتش در نظر آید و او کوید که رفتم در آتش مرا بگیرد همه او را در آتش بینند
و حال آنکه با ایشان نشسته باشد و شدن این عمل از ارباب سیمیا است العاقل
یکفیه الاشارة **نکته** بباید دانست که این شش روحانیه که مذکور شد
فایض از روحانیه بتر عظم اند و تسلط ایشان بر جمیع اعمال سیمیا و شعاع در تصرف
در خیالات و هستی بر عیون نزد علمای این فن ثابت است و هر یک ازین چهار
مقدم جماعتی اند از ارواح که آن جمع همه مطیع اسم این روحانیات اند و هر کسی که
محافظت کند بر این اسما او را خدم و اتباع اند و امداد و اطاعت نمایند بشرط معرفت
اصحاب ایام و ارباب ساعات و بعض از حاملان ارباب فصول چنانچه ازین در خاتمه
در خاتمه

و در خاتمه ایمائی در روشن اسمیعی خواهد رفت **فصل دویم** در رباد و آن
نیز سه نوعست رباد اول در فصل سابق شمه از آن تحریر یافت و در رباد
ثانی و آن رباد ⌸ ٥ 8 ⫴ است و صورت عمل برین وجه است که
⫴ ⌸ ⫴ ⌸ ⌸ ⫴ ٥ ⌸ از اشیا ثاو بردارند آن
مقدار که باشند و در اغلب چهار پنجشنبه یا کمتر از آن و ایشان را شب پنجشنبه
اول یا آخر ماه ربیع الاول بوقتی که زحل بر تثلیث عطارد باشد در خمره جدید
اندازند و در غیر ماه ربیع الاول نیز جایز است اما عمل در ینماه کامل تر است اما در شب
پنجشنبه اول یا آخر از ماه باید باشد و بوقت تثلیث زحل و عطارد و هنگام
برداشتن ایشان از اشیا هفت نوبت این اسما را باید خواند طهیره
طَهَیرَه فعَصَلیش اَنذَربُوش اَیذیوش آروش
مَارُوش طَهَیوُش وَالیش هَارُوش مَهوُش الوغاث

ثیفاث طَلَیوث شلیوث اجب یابیطروش مَطمُوخ
طَیمُوخ فذاس فَدَوش سُبّوح رَبّ الملائکة والروح
اَجیبُوا ایّها الاَرواح الشّمسیّة النّورانیّة وَافعَلُوا ما
اَمَرکُم بِه هذا الاسم العَظیم بهلیثاع بطالطَلَطَ خفنك
سین سیس سَلیع بعمها هارش توکل ناهوش
نمولو نیه وه تیکر سکفال و بعد از خواندن آن ⫴ ⌸ ⫴ ⫴
⫴ را بر باید داشت و بوقت مذکور در ظرف مذکور در سه خمره اخضر باید فکند
و سر آن را بستن و دفن باید کرد و اگر فراخ چهار بند در سر چهار راه و اگر سه اند بر سر
سه راه و اگر دو اند بر سر دو راه و در یکی عمل نیست و اولی آنست که چهار باشند
و چون دفن کنند هفت شبانه روز محافظت باید نمود تا جانوری موران ایشان
قصد بر او نکند و در شب هشتم بوقتی که مردم در خواب باشند و او از با فرد نشسته
بلند

باشد آن ظرف را بیرون آورد تا از ایشان چند روی در روی هم آورده یک
یا دو از ایشان بسته باشد بمحض اسما مذکور را هفت بار بخواند و بر ایشان
بدمد و بیرون آرد و در آتش افکنده تمام ایشان را از گوشت و پوست و
استخوان بسوزند تا خاکستر گردد و آنرا محفوظ سازند که رباد ثانی است اما
رباد ثالث در خاصیت از رباد اول و ثانی بیشتر است و آن رباد را
از ⫴ ⌸ ٥ ⫴ ⫴ ⫴ ⫴ ٥ ⌸ گیرند و این جانور که یک رنگ باشد
بی علامت و نقطه از رنگ دیگر و طعمه و آب او باید بر وجه حکمت باشد اما
طعمه او حبالنیست که از نان گندم سبیت بکسیر بگیرند و بمقدار خمس وزن
او روغن زیت اسود اضافه نمایند و هر دو را در هاون بکوبند بغایت نرم
تا با یکدیگر ممزوج شوند چون مرهم پس آن را به سه قسم منقسم سازند و در هر شبانه
روزی یک قسم بوی بخورانند و آب او خمر انگوری باشد مخلوط بدین زیت مذکور

که آتش عظیم برافروخته است و در میان آتش نشسته و با شرر بازی میکند بگیرد عظیم کوزه را
و اسم روحانیه بر او نویسد و چیزی دو بار اسم بر او بخواند و صاحب وی زر نشیند و
خداوند ساعت یاد کند و گوید یا سمیون خذ علی هذه العیون
مردم را آتش در نظر آید و او گوید که رفتم در آتش مرا بگیرد همه او را در آتش بینند
و حال آنکه با ایشان نشسته باشد و مثل این عمل از ارباب سیارات الغافل
بکیفیة الاستاذ تم **نکته** بباید دانست که این شرر و حانیه که مذکور شد
فایض از روحانیه نیر اعظم اند و تسلط ایشان بر جمیع اعمال سیمیا و شعاع و تحیر
در خیالات و بینی بر عیون نزد علمای این فن ثابت است و هر یک از این فقرات
مقدم جماعتی اند از ارواح که آن جمع همه مطیع اسم این روحانیات اند و هر کس که
محافظت کند بر این اسماء او را خدم و تباع اند و امداد و اطاعت نمایند بشرط معرفت
اصحاب ایام و ارباب ساعات و بعضی از جمارسه ارباب فصول چنانچه در خود دانه

در خاتمه

و در خاتمه ایمائی در دانستن آن جمیع خواهد رفت **فصل دویم** در رباد و آن
نیز سه نوع است رباد اول در فصل سابق شمه از آن تحریر یافت و در رباد
ثانی و آن رباد [illegible] است و صورت عمل برین وجه است که
[illegible] از اشیا آنچه او بردارند آن
مقدار که باشند و در اغلب چهار پنجشنبه یا کمتر از آن و ایشان را شب پنجشنبه
اول یا آخر ماه ربیع الاول بوقتی که زحل بر تثلیث عطارد باشد در خمره جدید
اندازند و در غیر ماه ربیع الاول نیز میشاید اما عمل در این ماه کامل تر است اما در شب
پنجشنبه اول یا آخر از ماه باید باشد و بوقت تثلیث زحل و عطارد و هنگام
برداشتن ایشان از اشیا هفت نوبت این اسما را باید خواند طهیره
طَهیرَه فعَصلیش اندَریوش ایذیوش آروش
ماروش طهیوش والیش هاروش مهوش الوغاش

بعد از سه شبانه روز برین وجه تطعیم و تسقیه کرده باشند او را درون دیگ
سفالین رنگ کرده که نو باشد و هنوز در وی چیزی نپخته باشند در زیر وی آتش
نکرده باشند بکارد پولاد آبدار که بغایت تیز باشد ذبح کنند که خون او هیچ
در خارج دیگ نریزد پس دل او را بیرون آورد از جبه او دل شکافند و هفت دانه
از شجره خروع در درون حاق دل نهند و شکاف او از ابریسمان محکم بدوزد
تا آن حبوب از وی بیرون نیاید پس در دیگ افکند بعد از آنکه تمام او را با خون
او در دیگ نهاده باشد و دزور بلیناس بر وی بپاشد مثال نمک و عمل این
دزور بر آن وجه است که بگیرد هشت دیگ دانه از حبوب خروع دانه از آن
نماید و همان وزن خولنجان مصری حاضر کنند و هر یک را جدا جدا بکوبد در غایت
نرمی و بیزد بحریر تنگ چشم تا چون غبار بیخته گردد آنگه بهم بیامیزد این دزور
حکیم بلیناس است پس از این دزور در آن دیگ بپاشد تا با خون و سایر اخلاط که

در دیگ

در دیگ است آمیخته شود و سر دیگ را محکم کند آنگاه تنوری گرم سازد و آن دیگ را
قبل از این بطین ساخته باشند و خشک کرده باشند او را در تنور نهند و حوالی آن تنور
را پر خاکستر گردانند و می باید مقدار یک شبر خاکستر بالای دیگ باشد پس شب آتش در این
تنور بسوزد تا هر چه در دیگ است محترق گردد و یک شبانه روز رها کنند پس دیگ را
بیرون آورد و دل سوخته را فراگیرد و چوبه که در وی بوده بشکند و هر چه نسوخته باشد
باز در دیگ افکنند و آنچه سوخته باشد نگاه دارد که جهت اخفا بکار آید آنگاه
رمادی که در دیگ است بیرون آورد و محافظت نماید که بر در عملها کاتبان کرده این
را رمادات گویند بخاصیت رمادی که در فصل آورده میشود ان شاء الله التوفیق **فصل اول**
در خواص رماد اول و آن اقلابت X ▽ ااا X ▽ سار ضور بصورتی
و اصل درین عمل بخور است و ساختن آن چنان است که بگیرد حبت خروع و حبت
آس و حبت الورد و حب بردج و از هر یک درمی و جدا جدا هر یک را نرم بکوبد

فی خواص الرماد الاول

چون غبار پس بیزند و باهم برآمیزند و بوزن همه رماد مذکور اضافه نموده و بدم فصاد
خمیر کنند اگر از وی حبوب سازند هر حبی دو دانگ و برای تبخیر محافظت نماید و چون خواهم
که عمل کنند رماد مذکور را بدم انسان و گلاب حل سازند و بر هر ورق که باشد بنویسد اسمی را
از اسماء ثلاثه که مخصوص است بدان عمل مفرد نه مرکب یعنی حرف حرف بنویسد بقلم داودی
و علامات خاتم نیز رقم زنند بهمان وجه که مذکور شد و اسماء مختصه بهر یک بخوانند و آن
ورق را بدست گرفته ᒪ ▽ ▭ ᕽ ⌧ ۵ را حاضر سازد و بدست وی
دهد و یکی از حبوب بخور را بر آتش نهند و در زیر جامه او و گوید کن الطیر الفلانی
او الحیوان الفلانی فانه لیشکل بشکله بقدرة الله تعالی و در هیچ رساله
بیان قلم داودی نکرده و این فقیر صورت آن قلم را پیدا کرده اسماء ثلاثه را که حروف
مفرده بدان قلم انجامیده است کرده تا عامل در اثناء عمل فرو نماند اما شمعون برین وجه
نولیه ااا م عـه ب ٢١ و دنیتون برین نوع نولیه ب ۷ ۷

٧١

ب ٢١ و شیمون برینگونه نویسد ااام I ۹ ب ٢١ و وضع
این قلم داود علی نبینا و علیه السلام است **فصل دویم** در خواص رماد
ثانی و در وی عمل بسیار کرده نیز وقتی که مداد سازند و آن در فصل سیم گفته خواهد
شد و بی آنکه مداد سازند از وی عمل اخفا حاصل میشود و کیفیت این عمل چنانست
که فرا گیر هفت عدد خروع یا لوبیا و در خون ﺭ ﺷ ﻉ اسود بیاغارد و هفت روز
بعد از آن بیرون آرد و هفت روز دیگر در خون گربه سیاه پرورش دهد بعد از آن
دفن کند در خاکی که با رماد مذکور آمیخته باشد و بدین خون آغشته کرده و این دانه ها
اندک وقتی بروید و شاخها پدید آرد و تخم او برسد پس دانه لوبیاها یا خروعها را جمع
کند و در آیینه صافی در برابر روی خود نهند و یک یک دانه را در زیر زبان بگیرد و در آیینه
بنگرد تا وقتی که شخص خود را در آیینه نبیند پس آن حب را نگاه دارد و با خود داشته باشد
که با آنها هیچ کار لازم نیست پس هر گاه خواهد که کسی او را نبیند آن حب در زیر زبان

در خواص مداد الثانی

فی خواص الرماد الثالث

کرد و هر جا که خواهد برود که هیچکس او را نبیند بقدرت الله تعالی فصل سیم
در خواص رماد ثالث و آن بیاکه مداد سازند بجهة اخفا بکار آید بران وجه که
حب در دست که از آن دل سوخته بیرون آید هفت روز در میان این رماد پرورش
دهد پس بیرون آورده هر گاه خواهد در دهان نهد دانه مذکوره را طفیره بخواند
و قدری ازین رماد بر گریبان جامه خود بریزد و مقداری در آستین افشاند و هر جا که
خواهد برود که مطلق بنظر کسی در نیاید و باقی خواص او در فصل مداد گفته شود فصل

فی المداد والاکتاب النقوش

سیم در خاصیت مداد او آن قبل ازین در فصل اول از فصل ثانی یکی از خواص او
در اکتاب نقوش مذکور شد بر سبیل اجمال اکنون بتفصیل خواهد مثلا که [illegible]
[illegible] را خواهد [illegible] گرداند رماد مذکور را چون خضاب خلط
سازد و بدستور مذکور در سمی که بر طبع هوا است عمل کند و بر ورق که خواهد کتابت
فرماید و بدست کسی دهد و دختر معلوم در تحت اثر او تسخیر نماید و باسماء مخصه

روحانیه

روحانیه او متکلم شود و گوید حامل این اسماء را که فلان است در اعین ناظران
طیر فلان گردانید که بقدرت الله الخ نام برده باشد بران وجه ظاهر شود
و شرط کلی آنست که بر آن ورقه این اشکال را بنویسد [illegible]
[illegible]
[illegible] نوع دیگر که [illegible] را خواهد که [illegible]
گرداند رماد مذکور را بدم اسفانج حل کند و بر ورق نویسد همان اسم ثانی را
بکیفیت مذکوره و این اشکال ترتیب کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] و تسخیر و تکلم باسماء مخصه نماید و گوید فلان را در چشم
هر که او در اسینه فلان گردان بر همان وطیره است که مذکور شد و هر چه نام برده
بقدرت الله همان شود و در اشکال غافل نشود که از ابلغه یونان تلفظ نویسد بعض

یار و مددکار و از شر برنده کار است **فصل دویم** در مداد دویم و آن رباد نیت است ممزوج و محلول بدم سنور اسود و خواص این بسیار است و از جمله خاصیت این چند خواص مسطور میشود و ظهور هر خاصیتی بتجربه موقوفست بر فلقطیر یعنی حروف که بدان مداد نوشته میشود بقلم طبیعی خاصیت اوّل اگر بدین مداد فلقطیر او را نیت بنشسته بر طشتی از نحاس نویسد و از آب بسازند و شسته ورق از درخت لا و لا در آب افکنند و آن طشت را بر آتش ران نهند و آتش نرم نرم در زیر آن فروزند تا گرم شود پس فرود آورد و شاخی از همان درخت آب را التحریک نماید و باسماء طهیره که در آل فصل ثانی مذکور شده متکلم گردد و آواز دلپذیر و حسن صدای روح بخش از آن آب ظاهر شود و اگر تغنی کنند همان تغنی بگوش رسد و اگر جبر خوانند همان چیز شنوند و اگر ندبه کنند همان نوع صورتی بظهور آید در گریه و خنده نیز همین معنی بوجود آید فلقطیر او نیست

خاصیت

فی الطیران

خاصیت دوم چون خواهد که طیران کند از مکانی بمکانی فلقطیر این عمل بمداد مذکور بنویسد بر مغیبی که از پوست تمساح ساخته باشند و از دست خود در آویزد چنانکه دست وی از آن بسر نکند و از چوب اراک قضیبی بدست گیرد و باسماء طهیره تکلم کند و متوجه شود بمکانی که مطلوب است که در وقت و ساعت بدان مکان رسد بنوعی که هیچ مرغ در طیران بدان مقدار در زمان نتواند رسید فلقطیر او اینست

خاصیت سیم اگر فلقطیر این عمل بمداد مذکور را بر عمودی از حدید نویسد که طول او مقدار شبری بود و او را در موضعی غرس کند مثلا در حجر و بوقت غرس اسماء مذکوره را بخواند هر که بدان موضع رسد مردی بیند ایستاده از دهانی بدست گرفته که آتش از دهن او بیرون می آید از آن صورت بترسد و از آن مقام بگریزد فلقطیر او اینست

خاصیت

خاصیت چهارم اگر کسی در شب جمعه مربع مداد فلقطیر او را بر هر دو کف دست بنویسد و بر جای بلند عالی یا کوهی مرتفع برآمده و هر دو کف خود را بگشاید و اسماء معلومه بخواند فی الحال عمودی از نور و برق بوزد بنوعی که او را احاطه کند که از نظر مردم غایب گردد و کسی را تاب نظر کردن بدان نور نبود فلقطیر او اینست [illegible]

فی الخفاء

[illegible] خاصیت پنجم فلقطیر مخصوص مربع عمر بمداد مذکور بر قطعه حریر زرد نویسد و از آن در زیر نگین عقیق که بر جانی ترکیب کرده باشند بنهند و آن انگشتری را با خود نگاه دارد چون خواهد که در میان مردم غایب شود انگشتری را در انگشت خنصر از جیب کند و در آستین کند و اسماء مذکوره بخواند و گوید بقوت این اسماء پنهان میشوم در راهی که خواهد برود و هیچکس او را نه بیند فلقطیر او اینست [illegible]

ما

ما ماس **فصل ثالث** در آن ربع مسبع است که بچیزی مخلوط و محلول می سازند و با آن کتابت میکنند و خواص او از حد متجاوز است و از جمله صفتهای آن که آورده شده با فلقطیر است خاصیت اول چیزی از این ربع با خون خمر سرخ باشد برآمیزد و در ظرف زجاج و بدان بنویسد فلقطیر این ربع را بر کاغذی پاک و در پیچ عمامه خود نهد و از این ربع بمقدار دانگی تطعیم کسی کند که در آب یا در شیر یا در هر شربتی که خواهد و دست او را در دست گیرد هر کجا که خواهد رود و از عجایب و غرایب هر چه اراده کند و بخیال خود بگذراند از معاینه ببیند و او را خبر دهد مانند کسی باشد که از عقب طرف شود و چون خواهد که بهوش آید آن کاغذ را از عمامه خود بیرون آورده و در عمامه او وضع کند بهوش آید و هر چه دیده تمام باز گوید و وجود فلقطیر او اینست [illegible]

[illegible] خاصیت دوم این ربع را بر قطعه زر نست

دباغت کرده بی رنگ شنجرف تایر کنه و فلقطیر او را بدین مداد برو نبوسید اورا
بردارد و برود نزد هر کسی که خواهد و جائی بایستد که هیچ کس او را نه بیند و ازان
رماد اندکی بیش می ریزد و اسماء مذکوره را تکلم کند پس خود را بوی نماید و آن
جلد بکیر بشکل زنبار رست بوی دهد چون بکیرد و در نگرد زر خالص شده تمام عیار
و اگر آن رماد را با آب آمیخته باشد و ازان بر کاغذ سفید بنویسد نقره بی عیب بنظر
وی در آید و فلقطیر او نیست ط ه صاد طمه هره هرماه خاصیت سیم
رماد مذکور را بدم آدمی ممزوج کند و فلقطیر او را بدین مداد بر قصبه پاک [نی سخت] بنویسد و در دست
نوشتن اسماء مذکوره را تکرار کند انگاه آن قصبه را در مکان تاریک نصب کند
پس چراغی برافروخته بدان موضع دارد و اسما را بخواند هر که در انجا در آید شخصی
بیند زیبا اگر خون مذکر باشد مرد بیند و اگر خون مؤنث باشد زن بیند
و آن شخص مذکر با لباسهای خوب و شکل زیبا متوجه قبله باشد و آن مؤنث

باموث

باصورتی در غایت حسن و جمال آراسته بحلی و حلل پیراسته روی بجانب مشرق
بود و از مشاهده آن مردم متحیر و متعجب باشند و بر همین نوع باشد تا وقتی که
آن حروف بر قصبه نوشته است چون محو سازند آن صورت نیز غایب
گردد و بیان قصبه باید فلقطیرش نیست ۹۶ع ـــ قاهم
لمرعه مثا لواعع ار ۳ه طاا ها ما خاصیت چهارم
اگر رماد مذکور را با آب باران حل کرده حروف فلقطیرش را در زیر هر دو
قدم خود بنویسد و بمسجد جامع یا هر جمع که خواهد برود و بنشیند تا وقتی که همه
مردم جمع شوند پس مقداری ازان رماد را در میان ایشان نثر کند و برخیزد
و بسرعت تمام روان گردد و با اسماء مذکوره متکلم شود هر دمان چنان بینند که او
بر هوا میرود و هر زمان ارتفاع او بیشتر میشود پس اگر حب خفا با خود دارد
و در زیر زبان گیرد از نظر ایشان غایب شود و ایشان در هوا نگرند و او بینند

في الارتفاع والتماء

في انقلاب النفس العامل

واو همانجا ایستاده هرچه میگویند میشنود و می‌بینند پس اگر خواهد خود را ظاهر کند و سخن ابتدا
بدیشان بازگوید تا تعجب قوم بیفزاید فلقطیریوس هیت [symbols]
[symbols] خاصیت پنجم این رباد را چون هر مرغ که خواهد
حل سازد و بدان محلول حروف فلقطیریوس را بر کف دست خود بنویسد و بمجلس در آید
و اسما را چون آن مرغ که خواهش کرده نام برد از رباد مذکور قدری بر روی آن مردم افشاند
و از جای خود متحرک شود که او را بر صورت همان مرغ بینند بهمان رنگ و
هیأت و حروف فلقطیریوس هیت [symbols]

في ظهور البحر

[symbols] خاصیت ششم چون خواهی که دریائی یا جوئی بزرگ بخلق نمائی این عمل
ابوالحسن عباس است و صاحب کتاب سحر العیون شرف بن احمد میگوید که از شیخ
ابوالحسن این عمل را مشاهده کردیم و فرا گرفتیم ترا باید هر موضعی که خواهی بر گیر و بعضی
آن زبد البحر در آن موضع بریزد و تکلم کن با اسماء ظهیره و از آن رباد خالص غیر ممزوج

بر بالای

بر بالای آن فرش کن و ماء بحر یا نهر عظیم قدری از رباد مذکور را حل کرده بر قطعه
کاغذ سفید این پنج کلمه که فلقطیر اوست بقلم غیر طبیعی بر این گونه بنویس کسر انبوس
سابوسال بکلیوس اعیلو بیعوسال و در مواجه ناظران بدار
ایشان در آن مکان دریائی بینند که امواج او متلاطم باشد یا نهری عظیم
مشاهده کنند و نمایش بحر یا نهر تعلق بحال عامل دارد و بآب ممزوج رباد

في ظهور الطيور الطاوس

خاصیت هفتم بگیرد دم الاخوین را درهم بکوبد و با شمع که بر نگار سبز کرده باشند
عجین کنند و ببندند گوئی نو و این رباد را بدو با سیمان حل کرده اسماء خمسه که ذکر خواهد
سادس گذشت بدان مداد بر آن رکو بنویسد و از آن عجین بصورت شمع ساخته
[illegible]
در آن رکو بپیچد و در میان طشتی پر آب سازد از آب باران یا نهر بزرگ
و آن شمع را در وسط آن آب لعبتیه کند و اسماء مذکور یعنی ظهیره را بخواند و
بدید که طاوسان پدید آیند که از هر طرف روی بدان آب نهاده در حوالی طشت

گردش میکنند و سر بآب فرو میبرند و خود را اندر حسن صورت جلوه میدهند و این
از عجایب اعجاب است و از علم **فصل دویم** در نوامیس و این اعظم از سیمیا و خفا
علوم است و حکما گفته اند که علم نوامیس اکثر الفواید و افر الشداید است یعنی منفعت او
بسیار و مشقت او بیشمار است و حکیم حنین بن اسحق که مترجم عشر مقالات افلاطون است
چنین آورده که نوامیس علمیست که بدو نمایند چیزهائی که خلاف عادتست در عالم اکبر یا در
عالم اصغر اما در عالم اکبر شاید که در علویات باشد چون خفا شمس در نهار و اظهار
آن در شب و ابراز کواکب در روز و میتواند بود که در سفلیات بود چون کثرت آب
و حصر اشجار و انهار در غیر وقت آن و نمودن برگ سبز از درخت خشک و سجده [illegible]
و انحار آن و نمایش ما بین السماء و الارض نیز هست چون رعد و برق و صاعقه و برف
و باران و امثال آن اما در عالم اصغر چون انقلاب صورت انسان بصورت حیوان
و خفا از چشم مردم و بصورت مختلفه و مانند آن و نوامیس دو نوعست یکی اکبر و یکی اصغر

اما اکبر

اما اکبر بر امور کلیه و کلیات عظیمه اشتمال دارد و کیفیت تاثیر آن در هیچ وجه معلوم
نیست و با وجود ظهور آثار و نتیجه از آن و این را ناموس اعظم نیز گویند اما اصغر
مخصوص باشد بر امور صغار و مهمات جزئیه و کیفیت تاثیر آن بر جمعی از اسباب که
ارادهای سلیمه و طبایع مستقیم دارند واضح است و هر یک از اعمال ناموسین
در دو فصل ثبت میشود و هو الموفق **فصل اول** در اعمالی که تعلق بناموس اعظم
دارد و از آن عملها که از حیز امکان خارج است سه نوع مشهور گشته تعفین
و تذهین و تذهیب و این انواع ثلثه در سه فصل مذکور میشود بتوفیق الله تعالی
فصل اول در تعفینات و اصل اکثر تعافین حجر الشمس است و آن حجریست که
شب روشنی میدهد چون چراغ افروخته و حوالی خود را منور میسازد و خمیر حجر بدست
آید گرفته برابر او آب گرم خمیر سازد و بکرد [illegible]
هر کدام خواهد [illegible] کن مراد او [illegible] بیک ده کرده

فی خواص التعفین الاکبر

وقبل از دخول مـ۹ ▽ ٥ در وی بیرون آر ا ا ا ا ا خود را پس آن خمیر معمول را

در روی نو باز اعاده عمل کن هادچ حال آن نا دختر که مـ۹ ▽ ٥ در روی ریزد و آن

حجر معمول وی را از زوج مانع خواهد شد پس اگر [illegible] ٥ است خون هیئی نوع

ت ق د ٥

او بر روی او مال داگر [illegible] است روی او را مطلی سازد و در خانه تاریک

که آفتاب بر روی نتابد او را بگذارد و پس گندم و شراب دهد و در هر هفته مقدار یک رطل

از آن خون که روی وی را بآن آلوده است در طعام و شراب او دهد تا وقتی که

بزاید و باید که قبل از ولادت حلقه از آماده ساخته باشد و آن حجر الیمن و حجر الاکراث

و حجر الوبن الاخضر و حجر المغناطیس همه اجزا را برابر کوفته و بیخته با آب برگ سیر خمیر

کرده حبها ساخته هر یک بمقدار نخودی و در سایه خشک گردانند و بعد از خشک سحق

کرده مانند ذروری در ظرف زجاج محافظت کرده پس چون وضع حمل شود

آن مولود را در میان این ذرور بخوابانند که فی الحال در کسوت بشری جلوه نماید آنگاه

مادرش را

مادرش را اعلام نمایند تا بقیه آورده و خون او را در ظرف نگاه دارد و آن صورت حیوان

بشری را در انای اعظم وسیع از آبگینه یا رصاص لاغیر در آرد و بگذارد تا بسیار نزار

رجوع بودن غلبه کرده باشد و مضطرب شود پس او را از خون مادرش طعام دهد

هر روز هر قدر که بخورد تا هفت روز بگذرد و صورت عجیب و هیئت غریب

بروی پدید آید برای عجائب اعمال بکار آید و این را تغفیق اگر گویند و از جمله خواص

این صورت است که او را در کوی سفید به بخیه و در پیش وی او بشبه صافی

وضع کنند و همان ذرور بتبخیر نمایند ۲۹ یا ۳۰ از ماه قمری ظاهر گردد چنانچه در شب

چهاردهم می تابد تا وقتی که آن شبه را بر دارند یا صورت را غائب سازند و اگر در اول

ماه این صورت را ذبح کنی و خون او را خشک ساخته تحلی نمایند آدمی را که از آن خون

بدین صورت او منقلب گردد بصورت آنچه رسد و دعیت نهاده مـ۹ ▽

٥ والگر در آخر ماه شکم این صورت را بشکافی و روغنی که در شکم او باشد بگیری و در کسی مالی

صورت او متغیر گردد مانند [illegible] ٥ شود و اگر این صورت را چهل روز
غذا بی کون وسیر و شیر لاغیره جانور داری که آفتاب بر او نه بیند پس بیرون آورد
در شکم او را آتش کنی و هنوز زنده باشد هر چه از حیات که از وی بیرون آید نگاه دارد
هرگاه که یدین و رجلین خود را بر آن بمالاید در طرفة العین از هر جا به هر جا که خواهد
طی الارض تواند رفت و باز تواند آمد بقدرت خدا و اعمال این صور بسیار است
بر این مقدار اختصار شد والله اعلم تعقیب دیگر بگیرد حجر الشمس و با زهره با سفید
عجین کند و بار دیگر ٥ چنانچه در تعقیب سابق گذشت و بر عمل نماید اگر
بکار او را چون سنگ پشت بمالاید و در خانه تاریک بگذارد تا بوقت وضع
حمل و بعد بیرون آید گوشت او را گوشت دم آغشته در دم فصار و شراب حنا نه بیخته
بخون حجام تا زمان وضع حمل و بعد از آن باید که برگ درخت فندق و کف دریا و
حجر الشمس اجزا برابر کوفته باشد و بخون نخاهات و زهره سمندر رون [illegible]
در کنار

در کنار آب بحره بسیار پیش عجین ساخته و بعد از خشک شدن کرده چون ذرور گرد آن
و آماده دارد تا چون آن صورت متولد شود فی الحال که تر و تازه باشد از آن ذرور
بر روی فشاند و او را در انبار بزرگ پاک که نعمت داشته باشد در آورد و چهل روز
او را همان طعام و شراب که مادرش امید داد تنقیه نماید و بعد از چهل روز
از آن انبار بیرون آورد حیوانی بیند بصورت انسان الا آنکه یک پای داشته
باشد و از بسی کار آید و هر عضو او عملی راست باید اگر چشم او را برکند خشک کرده
بساید و بدان اکتحال نماید و روحانیان و جنیان را ببینند و اگر مغز سر او را
با عبیر آمیخته کحل سازد و در چشم کشد کنوز و دفاین زیر زمین بنظر وی در آید و اگر زبان
او را خشک کرده بکوبد و با شیر زن آمیخته بنوشد کلام روحانیان را بشنود
و زبان جن براند و اگر دل او را خشک کرده سحق نماید و با زهره های کوه فرتوس گویند
و در بحر عمان است و تاجی چون تاج خروس دارد و نفایت مشهور است بیامیزد

و جبها سازد و در میان دو درخت که بهم نزدیک شده نهند و یکی از این چوب
سرکنه شجرتین بهم میل کنند بر وجهی که باتصال نزدیک شود و اگر جبر از آن حل کنند
و هر دو دست خود را بدان بیالاید و در زیر درختی بنشیند شاخ و برگ آن درخت
بسوی او میل کند و اگر مغز سر این صورت را با مغز سر انسان که تازه باشد بیامیزد
و برابر وزن هر دو مشک طرا شیع بان یار کند و حب ساخته در سایه خشک کنند
و در زیر درختی که خشک و بی برگ شده بخور کند در حال تازه گردد و ثمر بیار آرد
تعفین دیگر بگیرد [symbols] و با دیبات معامله کند که در تعفین سابق گذشت في تعفين الاخرى
اما جمجمه اش را باب گرم و مقداری از خون گربه سیاه عجین کند و تطلخ [symbols]
[symbols] او بخون [symbols] بایه بخور و با بر اره او را تطعیم
بمغز جوز هندی با نان کوفته باید کرد و دقیقه شراب ممزوج با دم مذکور با دم
فضا بس برگ درخت سبز را باید گرفت و با ورق خروع در روی اسر آن

اجزا او را بر گوشه پیچیده باید نگاه داشت تا وقتی که وضع حمل شود فی الحال مولود را در این
در دو ر معمور باید ساخت و او را در اثنای محافظت باید کرد و تا هفت روز چیزی
نباید داد بعد از آن اخراج نموده بطن او را باید شکافت و احشا را بیرون آورده
بهم ممزوج ساخته و باید مالید تا مانند مرهم گردد و مقداری از خون وی با آن مخلوط
باید کرد و این مرهم را بهر عضو که مالند بضرب تازیانه و چوب حس نشود و اگر زخم
تیغ بر آن عضو زنند کارگر نگردد و اگر دل او را بگیرند و در پوست روباه که مسلخ
کرده باشند پیچیده بر ریسمان محکم سازند و بخود در آویزند فی الحال از نظر مردم غایب
گردند و او همه را بینند و کسی او را نبیند و اگر این صورت را بسوزند و رماد او را نگاه
دارد و وقتیکه خواهد باران آید از این رماد قدری بر مجمره اندازد و بخور کند باران
باریدن گیرد **فصل دوم** در تدخینات و اعمال تدخین از تعفین است ارادت
في التدخين
و یکی از دخنها است که چون بدان ادخان کنند بر سر کوهی یا صحرائی که دور باشد
از مردم چنان نماید که افق سرخ شده است و هوا آتش گرفته و در میان هوا اسبان
سیاه و سفید جولان میکنند و بر هر اسبی شخصی نشسته حربه از آتش در دست و بر

فی اظلام الهوا

بلدی نکر حمله می آرند و هر که این صورت را مشاهده نماید توهم کند که عذاب بر ایشان نازل
میشود و موجب توبه و خشیه قوم گردد و اجزای این دخنه خبرات اول پیه ماهی
که در آب بصره میباشد و ازاد حسن میگویند و در نیل مصر نیز میباشد و دلفین نیز میگویند
دوم پیه سام ابرص سیم پیه سلامندر و آن نوعی است از سام ابرص که چون در آتش
افکنند فی الحال آتش فرو نشیند چهارم نطرون احمر و این چهار اجزا را برابر
پنجم خشاء البقر نصف جزو باید ششم سیب شامی است هفتم لحم هشتم [illegible]
کبوتر و از این چیز ربع جزو باید پس مجموع را کوفته و بیخته غیر شحوم پس با شحوم در
آمیزد و حبوب ساخته در سایه خشک نماید و تبخیر کند بدان بر سر کوهی بلند یا در
صحرای خالی که از دخان آن صوری که گفته شد معاینه دیده شود تا وقت قطع کو
دخنه دیگر که چون روز بدان تدخین کنند هوا تاریک گردد و ستاره دیده شود
و خوف و رعب در قلوب غلبه کند باید عجیب فرا گیرد کبریت و [illegible]
سنگ برنده که در دریای هند می باشد و سرگین ستوری اجزا را برابر سحق کرده
و بزهره سنگ پشت خمیر ساخته حب سازد و در سایه خشک کنند و قدری که

عمل

فی ظهور الخسوف نهارا

عمل خواهد کرد با آتش که از چوب [illegible] بالا افروخته باشند تبخیر کند
در نصف النهار در موضع بلند تا کواکب را در روز مشاهده نماید دخنه دیگر
که چون بدان تدخین کند در نصف اللیل و ماه بدر بود نزدیک باشد که
نور او محو شود و منخسف نماید و این نیز عجیب است بگیرد ورق شجره که سراج القطرب
گویند و بکوبد او را و با زهره [illegible] در ارنب [illegible] و مغز سر
[illegible] بر آمیزد و بندقها بسازد بمقدار نخودی و در سایه
خشک کند و در شبی که خواهد بر موضع عالی بر آتش زغال تدخین کند در غیر ایام
خسوف چون [illegible] تا قمر را منخسف ببیند و در کتاب [illegible]
سماوی آورده که چون دخنه تدخین کند بروز در آسمان ستارگان بیند
و مرغان بزرگ مختلف الالوان با هیئة عجیبه ببیند دخنه دیگر که در او
عجایب دیده شود از دواب و تماثیل و این دخنه افلاطونی است اجزاء آن
[illegible] و پیه سنگ [illegible]

فی ظهور الدواب والتماثیل

د [cipher] ازهریک ده درم وصمغ وادی یکمثقال هریک را
جدا جدا بکوبد الا زیبق که با اجزا اصلایه کند پس مجموع را بیک رطل زیت
برآمیزد وبنادق سازد وهر بندقه سه درم وبعد از خشک بر آتش که از بعرات — بز کوهی
[cipher] حاصل شده باشد تبخیر نماید تا عجایب کلی ببیند
دخنه دیگر واین را دخنة الرجال گویند وبتدخین او در هوا مردان — فی ظهور الرجال
ببیند که پاهای ایشان بر زمین وسرهای ایشان بر آسمان باشد اجزا دهنه فرنگ
وعفص و زنجار و قلیمیای ذهبی و زرنیخ احمر و نحاس محرق بخون دم الکاهی
خشک کرده از هریک جزوی کبیکج پنج جزو وشجرة النوب برابر همه بکوبد — اشفنان
وببیزد وبه [cipher] وماء التوت عجین کند
وحبها سازد وبر مثال فلفل ودر سایه خشک کند وچون خواهد که عمل
کند بر آتش که از [cipher] حاصل شده باشد وزبانه آتش
فرو نشسته باشد تبخیر کند در روز کثیر الغیم بر مکانی عالی تا آنچه گفته شد مشاهده
نماید دخنه دیگر که از دخن الامطار گویند واین عظیم ترین — بعیم ابرات — فی ظهور المطر

دخنهاست

دخنههاست ومنفعت او بسیار باشد هرگاه کسی خواهد که باران آید در — نفیب ارتفاب
تابستان که گرما عظیم غلبه کرده باشد بگیرد [cipher] که غزال را
با او اضافه میکنند واو را ذبح نماید ودم او را گرفته خشک نماید پس بگیرد
[cipher] که لون او بغایت باشد یا آنچه که بلون دیگر خصوصا — گربه سیاه
بیاض واگر بری باشد بهتر وعمل کاملتر آید وچون گرفته شد بر بندد واز آن دم مذکور
بخفیف مقدار [cipher] نثر کند وبدو دهد پس [cipher] — همون گویند
مذکور مذبوح را طبخ کند تا خوب مهترا شود وآب از انگاه دارد ومجوس را از آن
مطبوخ بخوراند پس از آن آب بدو بپاشاند وسه روز دیگر مطلق چیزی بدو ندهد
تا نیک گرسنه گردد وصباح روز چهارم سام ابرص خصوصا پیش طعام او کند
وبعد از اکل آن عطش شدید بر وی طاری شود باید که از شجره سراج القطرب مقدار
سه اوقیه آب بعصر حاصل کند وشش اوقیه دیگر [cipher] عتیق باو خم بارد
وبوی دهد ویکشبانه روز بگذارد وصباح روز دوم او را ذبح کند وخون او را
بگیرد چنانچه قطرهٔ فوت نشود وآن مذبوح بگذارد تا خشک گردد پس بکوبد

آخر تمام این عدد یازده بار صلوات فرستد وسه بار بگوید اللهم اکشف
عن قلبی حجاب الغفلة وعلمنی ما لم اکن اعلم وبین لی من کل
ما اسأل عنه یا من لا اله الا هو ولا معبود سواه ویازده بار
دیگر صلوات فرستد وچون شش روز بدین ورد مداومت نماید روز هفتم
اثرش ظاهر گردد وهرچه پیش وی آید وهرچه در خواطر گذراند فی الحال در خواطر او
گذرد [illegible] بدن انسان [illegible] کلامی واقع شود نوع ثانی سرعت سیر واین چنان — فی سرعة السیر
باشد که در یک روز مسافت یکماهه راه قطع کند بی تعب واین در کتاب سر الاسرار
منقول از حکیم لاذن طریس است که وی فرموده که هر که خواهد فرا گیرد جلد [cipher]
[cipher] وجلد الوذ بیضا [illegible] پوست کردن خروس کبود رنگ وکوچک
روی کفتار وپوست مرغابی ودک لعنی دجاجه سمنه وپوست [cipher]
[cipher] وجلد فرس بشرط مجموع ذبح باشند وآن جلود را دباغت دهد واز آن نعلین
بسازد که فوق وتحت آن جلد [illegible] بدوزد در وقتی که عطارد مستقیم السیر
باشد وسعود وقمر متصل بیکی از سعود باشد پس چون خواهد که بجائی دور رود ویرود
بی کلفت ومشقت آن نعلین را در پوشد با طهارت وباید روزه دار باشد در راه

الموضع

الموضع در آید که طرق در زیر قدم او منطوی گردد ودیگر از مشایخ مغرب که در این
باب بطریق دیگر عمل کرده است وفرموده که طی مکان برین وجه میشود که بگیرد پوست
[cipher] وجلد [cipher] که هردو ذبیحه باشند ودباغت دهند وبعضی از
بعض ترکیب کنند وجلد [cipher] در فوق وتحت باشد ونعلین سازد وبدوزد
در وقتی که قمر متصل بود بعطارد وعطارد مستقیم السیر باشد پس این انگاه که مذکور
میشود در جلد آهو نویسد ودر آن راست بندد ودر وقت توجه بسمتی کند که از آنجا
دیگر بیکماه رود واو یکی وزر دو که [illegible] رسد وصل آنکه این کلمات
که خواهد آمد هر بامداد وشبانگاه ورد سازد واز یازده بار کمتر نخواند وهرچه
بیشتر بخواند بهتر باشد اما آنکه که بر جلد غزال باید نوشت اینست

[cipher]
[cipher]
[cipher] و در نسخه دیگر [cipher]
[cipher]

وکلمات که صبح وشام بران مواظبت باید کرد اینست

کوشت و استخوان اورا و خون اورا [illegible]
بیامیزد و آن مدقوق را مثل وزن او ازین شراب دوم ممزوج تنقیه
کند آنگاه خشک گرداند و بکوبد و بپزد و عشر او وزن کند و بمقدار نصف او
شعر کلب میت و عظم که سوخته باشند و ذرور شده بان منخول ضم کند و دیگر
باره سحق نماید تا خوب باهم مخلوط کردند و چون خواهد که عمل کند فرا گیرد بمجمره
و جمرات که از شجره ربوق حاصل شده باشد روی ریزد و باید که ازین
دوا اندکی چنین کند بقدرت الله چون بخار بالا رود باران باریدن گیرد تا بخور
می سوزد همین عمل میکند و اگر تا یکماه تبخیر کند همین صورت واقع است
و چون خواهد که باران قطع شود آتش را فرو نشاند و تبخیر در باقی نکند

فی الوقوف علی الغنایم

فصل سیم در شبهات و انواع آن بسیار است و از جمله پنج نوع اینجا
ثبت میشود بعون الله تعالی نوع اول وقوف بر خواطر و آن عمل
حکیم کامل افلاطون الهی است میفرماید که بگیر [illegible]
[illegible] بوقتی که از خانه خود عنقریب بیرون آمده باشد و اورا در آب
بپزد

پاک اندازد و اگر مطر نباتی باشد بهتر بود و اگر آب یکی ازانها را اربعه بود بعض
سیحون و جیحون و نیل و فرات عمل کامل تر آید و بهر تقدیر اورا فراق کن در
آب تا بمیرد و نباید که چون بمیرد هم چنان خشک کند و قول آنست که کوشت اورا
خشک سازد و بوزن آن کوشت کرد ان و ربع وزن آن قلب [illegible]
[illegible] و مثل آن دل طوطی سخن کو که نر باشد بگیرد و همه را بکوبد و
با یکدیگر خلطه کند و نگاه دارد هر که که در همی ازین دوا با شیرینی تناول کند بعد از
لحظه متکلم شود بحکمت و هر چه بشنود فی الحال یاد گیرد و آنچه بخواطر اکر در دل خطور شود
نوعی دیگر که صاحب شامل اکبر گفته و اگر چه این عمل از علم غرامیت اما
چون درین کتاب ترجمه کرده میشود آورده است نخواستیم که اسقاط نمائیم
چه فایده آن بغایت عظیم است هر که خواهد که آنچه در خواطر مردم خطور کند در خاطر
او بگذرد باید که یک هفته روزه دارد و افطار بغیر از حیوانی کند و بدین اسماء
سبعه که نامهای بزرگست و مفاتیح العلم خوانند شمید تدغ یلهوش کلاهوش
دیدغوش هلجنی تشبثا سلوب بر روز هزار بار تلفظ کرده و در

فی المشی علی الماء

خط طیف

یا مطیشا انوخی دخیم اعلالی الوهاخ طنبوخ ما نوخادر لهم
اهو مسمیل اللهم سهل و یسر و لا تعسر یا من لا اله الا هو و معبود سواه
و در وقت توجه و مید و رفتن هر دو دست خود را بر سر زانو نهد و روان گردد **نوع**
ثالث مشی بر آب ابو زکریای رازی صاحب مقالات سیزده گانه که مشهور است بر عادت آن
چنین فرموده که هر که را داعیه این عمل باشد باید که بگیرد [illegible] بر بر الحجر
نزدیک باشد یا دل انبات و عباد در کوزه نو رنگ ریخته یا کوزه پاک گرده در تنور نان و آن
نهد تا همه بسوزد و خاکستر شود پس آن ریحها را وزن کند و برابر آن آب گرفس بگیرد و بدو تنقیه کند تا
تمام را بخورد و خمیر شود از آنکه ساخته در سایه خشک کند و بعد از آن سحق نماید تا قبیح گرد
مانند غبار شود پس رشته باریک افکند و کلاه بزرد چنانکه بر بر دست در آید و بسیار نگاه
دارد که او را در اسبابهای اعمال بسیار است و حکیم رازی فرموده که اگر بدین رماد نعلین که
از پوست تمساح و دلفین دوخته باشند که طبقه بر بالا طبقه دیگر کرده چنانکه رسم
نعلین است وقتی که قمر در سرطان باشد بتثلیث مشتری این فلقطیرا بنویسد که اسماء
لبتین معروف است پس آن نعلین را در ساعت مسعود بپوشد و کلاه که با اسماء شیخ
اشتها را ینه بخواند و قدم بر آب نهد فرو نرود بلکه بر روی آب برود چنانچه همه
کس معاینه بینند و اما فلقطیرا اینست [illegible]
[illegible] و کلام چنین است یا قهر یا مقهر یا مقدما یا مسلون

فرس الماء

فی الطیران

[illegible] یا صحر یا شکوند یا مشکوب یا طیشیطل
یا الجم یا طشن اعینونی علی ذلک و یکی از اکابر سهروردی در مقالات خود برین وجه اورده
که هر که خواهد که بر آب رود بگیرد پوست دلفین و جلد تمساح و جلد ماهی دریا و جلد [illegible]
[illegible] و نعلین مطبق ازین جلد مربوعه بسازد و جلد تمساح فوق و تحت باید و بر جلدی ازین
جلود اربعه حروف معروف ریح و غیم و نار و مطر بنویسد پس بر هم دوزد و قمر متصل بعطارد
از برج ثابت آبی باشد و چون این نعلین بپوشد قدم بر آب نهد با اسماء ارباب فصل
و یوم و ساعت متکلم شود و بکرار کنار برود بقدرت الله عبور کند از آب را بر وجهی که قدم تر
نشود اما حروف اربعه که بهر جلد باید نوشت اینست **حروف الریح**
[illegible]
حروف الغیم **حروف المطر** **حروف النار**
[illegible]
نوع رابع طیر انست از بلدی به بلدی حکیم ابو عبدالله ارسیحی در کتاب سندره ذکر کرده
که بگیرد از شاخهای درخت سندره و آن درخت مشهور است در بادیه و آن شاخ باید
که سبز باشد و از و شکل سرطان بسازد و در روی بپوشاند جلد جو دوان از و من و هفت قبضه را
گیرد که میان تهی و سر انبوبه بقدر شبری و باهم ترکیب کنند چنانچه موسیقار می سازند و این اسماء
عظیم را بخواند [illegible] بر هفت لیست از شنرغ و نبولیه هفت اهفت بار
بخواند و بر انها بدمد و آن پوستها را بر سر انبوبه ها بنهد و نفس در آن قصبات فرستد و با و از بلند

بگوید یاخدام هذه الاسماء ادفعونی من هذا المکان الی مکان کذا فی البلد الفلانی
وبعد ازان کلام صت را آغاز کنند تا سر نفع کرد باذن الله تعالی و اسماء عظیم که در جلد گوید اینست
سطشسلمو سهواهیال العجل کعلهوشا الخبو
هیال العجل العجل العجل الوحا الوحا الوحا الساعة حما امر کمریکا دالکال
اماکلام صت اینست ظف اشما فردیش شلهندویش
شهندویش الاماء معونی من هذا المکان الی البلد الفلانی
و همین عمل را یکی از تلامذه ارسطو در زمین یونان کرده بود و بعد از تجربه بر زمین گوشته
که در وقتی آفتاب در حمل باشد و زحل در میزان فراگیرد قصبه که در همان سال رسته باشد
و از بیخ ان قصبه هفت عقده بشمارد و در مبدء عقده تا منتهی برد روی بجانب
مشرق آورده این عمل کند و در وقت قطع قصبه این کلمات بگوید مجیب
محهطبر ایشهلندویش لهوه الدمیحوشیا این قصبه بجای فرس است
و بعد ازان این اسمارا بنویسد بر پوست ... چون گرگس و عقاب
و تبخیر کند بعود هندی و بیخ بروج الصنم و مصطکی و سطاقون که بخور اسکندر است بایان
روم و فرنگ مهیا خشند و در کلیساها می سوختند و اسماء اینست
لمسلح مهلصلش مفشلح لحیملش ملکسیح

مصد

مصسطیلطح صط معلعصلص صفلش مغلطط ص ...
و چون اسما نوشته شد و تبخیر کردی آن
پوست را در موم سفید بگیر که بشک دکافور آمیخته باشد الغاه یکی شاخ از درخت زیتون و
خوه در سر آن شاخ بکن و این اسمارا اگر خواهد آمد بر پوست ... بنویس بمشک
و زعفران و در آن خوه بنه و سر آن را بموم محکم بسازد و اسما اینست همصصهش
هلعص ملصع ملصملح هلطس ملح بهوه
مطه ممه مهه مسه مهه و این شاخ بجای تازیانه است
پس یکی نقب است از در که دم بگرده که الوان ایشان نیز مختلف باشند تا
بنویسد و ازان پس تبابی در روی اسب کنی که اماده کرده یعنی قصبه و دران ببند تازیانه
بسازد و چرم گاو دوال تازیانه هفت گره بر وزن ده باید که اسب تا تازیانه مهیا بود پس عصابه
از حریر سفید بستان و این اسمارا بمشک و زعفران بروی بنویس سبح لح دمخ
یادمیلشا یاطرطس علمطلطش یاطیطح مویلسیح معطورش
و چون نوشته شد عصابه را نیز محافظت کنی و چون اراده طیران کنی بهر جهتی که

دهر

خواهی اول بکوه بلندی برآی بعد ازانکه منتصف از شب گذشته باشد و مجمره از آهن بر
و انگشت سدا کن که از هیزم تاک سفید گرفته باشند و آن را در مجمره برافروز تا وقتی که بنیاد
زبانه کند پس بگیر عود هندی و مصطکی و سطاقون و بیخ بروج و تبخیر کن و چون
قصبه را سوار شوی هفتاد بار این عزیمت را بخوان و بر آن قصبه تازیانه فرو کوب
و بابها بهم باز نه و چشم را بدان عصابه ببند که روحانیه اسماء این عزیمت را
برداشته بمکان مطلوب فرود آورند و عزیمت اینست ادویای سبح
لح هلیح یوه مسلن بدبدح ملوهج بارمسیحثا یاصحمثا یا
سطودش یاطلس یلطمورش علطمطن بططلح مطمطیح
باهیا شراهیا ادویای اصاوث الرشدای شخشا شاخنثیا
شمیوشیاسو بهوه القوی فی القادر الذی لا حول له ولا یزول
العجل العجل بحق هذه الاسماء العظیم ادفعونی من هذا المکان واحملونی
الی البلد الفلانی فی هذا الوقت والساعة و این علم نیز از علم غرایب است
و حکما از جمله اسرار شمرده اند نوع خامس در نزول امطار است در غیر وقت
و این عمل عجیب است و مشهور نزد براهمه بگیرد ... ه القع و اغراق کن
سیاه

در هر آبی که باشد تا بمیرد پس بگیر ... ه اسود در غایت سواد و فربه
در خانه و از مذکور اول مذکور تا ... سیده و از همان آب که مذکور اول را اغراق کرده
باشی او را آب چاه واد در روز اول فربار بسیار کند و بدان التفات مکن و در
روز ... در نهایت سیاه و او را نیز اغراق کن تا
بمیرد و مقدار سیده روز پس ازان معروق اول بدبه در روز چهارم مغروق ثانی
روز ازین و روز ازان آب هر روز همان آب است که مغروق در آن مرده تا ده روز
ازان بگذرد و روز یازدهم چشمهای او منقلب شده باشد و بر فتح آن قادر نبود این
علامت صحت عمل است پس بگیرد اوراق شجره میوه سوسن و اندر حرف است خرزد و
برگهای ریزه دارد شبیه برگ سداب و گلش چون گل باقلا در ولایت یمن بسیار است
و در دیار هندوستان بیشمار و ازان برگها مقدار سه اوقیه آب بگیرد و بدان مجوس
دهد که احمال تمام را بخورد و نوحه بردارد و فریاد عظیم کند پس بگیرد دیگ بزرگ
سفالین که سر در شسته باشد و ان مجوس را دست و پا بسته در آن دیگ بنهد
بر آب بسازد و سر دیگ را ... آتش در زیرش برافروزد تا وقتی که مهرا آلوده باید

گر آتش او بغایت تیز باشد و چون چهار شود دیگ را بر دارد و بگذارد تا سرد شود پس
آن دیگ را یکبار دیگر ببرد و در درون آب فرو برده سرش بگشاید اول استخوان
که بروی آب آید بگیرد و مراد ازین عمل همان عظمین است و جز این دو استخوان بدست آید
محفوظ بدارد پس هرگاه که خواهد باران بیاراند این دو عظم را بیرون آرد و جائی که
آسمان را توان دید فی الحال باران باریدن گیرد و چون خواهد که باز ایستد عظمین را
بپوشد و بر یکدیگر بمالد باران قطع شود این باب معمول است در هندوستان و بدین
وجه عمل کنند و عامه مردم بوقت احتیاج بهمین دستور باران بباراند
باذن الله تعالی **فصل دویم** در اعمال ناموس اصغر و انواع آن بسیار است
و از مجموع آن پنج نوع آورده میشود در پنج فصل **فصل اول** در تعفینات
في التعفين
و تعفین اکبر آنست که بگیرد ورق [cipher] و از الحون [cipher]
بیالاید و بروغن او چرب کند و بعد از آن در انای رصاص کرده سرش را
محکم ساخته در زیر زمین دفن کند و تدبیر زبل میکند و تعفین میدهد چنانکه رسم است تا دابه
متولد شود بر صورت ماری و سر او شبیه باشد بسر شیر و او را چشم سیاه بود و با
دو دل خود و باید که مقداری از [cipher] همراه داشته باشد
هرگاه

هرگاه الضرورت چشم بگشاید اندکی بروی ریزد چنانچه در شبانه روزی مقدار
ربع رطل که پنج سیر باشد تخمیناً بروی او بریزد فی الحال بیاشامد تا سه روز و بعد مقدار
یک دقیقه زرزیر [cipher] بعوض دم نزدیک وی افگند که از آن فی الحال بخورد
چهار روز هر روز چنین کند و چون از تولد او هفت روز بگذرد او در انا منتفخ شود
و شکل مدور پیدا کند پس درین چیزی از [cipher] بروی بریزد
که فی الحال بیاشامد و حرکت او ضعیف شود پس سر انا را به بندد و تا شش ساعت
بعد از آن بگشاید و کارد تیز در درون انا ببرد و بر گردن او نهد فرو برد و رها کند
تا خون او بر جوشد و در انا جمع شود و در آن خون خواص بسیار است هرکه بخت
قدمین خود را از آن بیالاید بر روی آب تواند رفت که قدمش تر نشود و اگر قدمین را
در کف پای پیش بسوزد در آتش فرو نشیند و هر جا رود زمین در زیر قدم وی منطوی
گردد و مسافت بسیار را در اندک زمانی قطع کند و از زمین بسیار رنج بوی رسند
و اگر از آن خون قدری بر روی خود مالد از نظر مردم مختفی گردد و اگر در سر مالد و روی خود را
در زیر آسمان برهنه کند باران باریدن گیرد در غیر وقت مترجم کتاب عفی الله عنه گوید

بوزن دانگی بکش و بهند فی الحال [cipher] و در زمان [cipher]
[cipher] گردد و در کتب ارذل و خاصیت جدا آورده که چون طلسمات را
بکشند و هفت زاغ را بر سر آن ذبح کنند تا خون ایشان ملطخ گردد و چهل روز در زیر
دفن کنند جانوری متولد گردد مراد چون سر مرغ و چشم او در تاریکی میدرخشد چون
چراغ افروخته و این تمثال را مکاری یونان کو مارس گویند و اعتقاد ایشان آنست که او را
عمر بسیار باشد و زود نمیرد و او را اعمال بسیار است از سیمیا و هرکه او را با خود دارد
هر تصرفی که خواهد بخاطر گذراند در متخیله دیگری میتواند نمایند و الله اعلم **تعفین دیگر**
تعفين الاخرى
بگیرد [cipher] در روغن که زرع و کدو ریک روان مسحوق منخول بروی پاشیده
باشند و بان سبز شده باشد و رسیده و از ابدم انجام ملوث گردیده در انائی
روئین نگاشته در زیر حصه و در نسخه دیگر در زیر فرش دفن کنند تا وقتیکه متعفن
گردد و از و صورتی متولد گردد روی او بروی انسان ماند و بدن او ببدن مرغ و
او را بال باشد چون بال مرغان و او و بایه از هفت روز نماند و شاید که قبل از
هفته بمیرد پس او را آب صاف و مومیائی و شراب بیالاید و در رگوئی از ارزیز
باشد بپیچد و با خود دارد خواص عجیب مشاهده نماید **اول** آنکه متوجه هر موضع
دکرد

که شود زمین در تحت قدمش منطوی شود **دویم** از سبع هرچه پیش می آید چون
شیر و پلنگ و ببر همه مطیع او شوند چنانچه بر ایشان سوار شود و منقاد و مسخر وی باشند
سیوم تا چهل روز در خوردن طعام و نوشیدن آب مستغنی بود و اگر قبل از فوت
آن تمثال شکم او را شق کند و آبی که از آنجا بیرون آید در ظرفی زجاج نگاه دارد
هر وقت که سر چوبی را از آن آب آلوده کرده در گوش نهند کلام حیوانات شنود و حرکات
حیوانات فهم کند و این عمل از جمله اسرار مکتومه است رحم الله امرء علم و کتم **فصل**
في التخنيبات
دوم در تخنیبات و تخنیب بجهة الخفاء شجره و میداد بجانب عامل بگیرد مغز بیمر
[cipher] و استخوان [cipher] اسود و استخوان [cipher]
همه را جمع کند و بکوبد و چهل روز در زمین نمناک دفن کند پس بیرون آرد و خشک
کند و جوزی ازین با جوزی عظم [cipher] که کهنه باشد بکوبد و بدان تدخین
کند در زیر درختی شاخهای آن شجره منحنی گردد بر وجهیکه بزمین برسد و بر همان منوال
باشد تا وقتی که بخار قطع شود **دخنه دیگر** خاصیت آن بجهة الخفا و تعجب در بینی
عمل از عمل سابق بهتر است بگیرد اطراف [cipher] که از

ایراد این تعفین درباب ناموس اکبر انسب بود اما چون مؤلف درین باب آورده
بود اتباع او لازم آمد **تعفین دیگر** این را نیز ناموس اکبر باید دانست بگیرد
٧ ٤ ـ ٥ × و از اکحون I م ۹ ۷ × H ملوث مقدار آنکه تر گردد
و در میان زبل I م ۹ ۷ × H دفن کنند تا سه ماه بگذرد و بعد ازین یا به ـ
٤ لا مذکور تر داشته باشد تا سه ماه از وی مارهای سرخ شکل هولناک گزنده
کشنده تولد کنند آنها را فرا گیرد و در ظرف زجاج غلیظ جسیم که دهنش تنگ
باشد و یا انشتر فراخ در افکنند و یک هفته بجون س م ۹ ۷ × H التطعیم کنند
پس سرش را محکم سازد و بطین الحکمه گل حکمت کنند و سه هفته بگذارد که آن حیات
یکدیگر را بخورند و یکی بماند ملون بانواع الوان که تو با بیان از اطلس گویند و او را
از هر طرف بالها باشد که در آنها از طرفی بطرفی تواند پرید و درین محل از زر الحیه او
حذر باید کرد و بباید گذاشت تا از حرکت باز ماند پس سوراخ دماغ خود را بقطن
که بروغن بنفشه یا بادام آلوده باشد باید بست و پوست محکم در دست باید کشید که کارد
در غایت حدت از پولاد در دست راست باید گرفت و سر او را باید گشاد و بدست

چپ

چپ او را محکم باید گرفت و در ظرفی از فخار که دیواره بلند باشد مثل تغاری اگر بیرون
نباید گردن شیشه را بشکنند تا آن دابه در تغار افتد فی الحال کارد را بر حلق او بگذارد
و درین وقت او اضطرابی عظیم و حرکاتی عنیف خواهد کرد باید که کارد را از
حلق او برندارد تا وقتی که بمیرد و حرکتش قطع شود پس خون او را باید گرفت و خشک کرد
و او در سیمیا بکار رود بلکه در عمل اکسیر استعمال کنند در جسد لاالقیه دائما طرح نمایند
صبغ ثابت دهد و درین عمل سر او بکار آید و گوشت پس هر که سر او را با خود دارد
چون در زیر ابر عظیم که می بارد فی الحال بایستد و آن سر را بیرون آورده حرکت دهد
باران بایستد مؤلف کتاب فرموده که اکثر اعمال سیمیا بدین جانور بسته است
از اخفا و طی الارض و طیران و مشی بر آب و امثال آن اما کیفیت بیان نکرده
لعامل گذاشته لکن از غیر اعمال سیمیا خاصیت چند آورده چنانچه هر که این سر
در هر لشکری که رود در آن لشکر غالب شود و اگر متوجه فتح قلعه شود فی الحال مفتوح گردد
و بهر حاجت که توجه کند برآورده شود و بهر بیماری که بندد شفا یابد و اگر زن یا کودک
با خود دارد هر جا که رود مردم از پی او روند و متابعت او نمایند و اگر از گوشت او

فائده فی الکلب

در کاه مرده باشد [رموز] او با عظام بالیه و برگ و شجره دبن الهار و مقدری از طلع نخل همه را با یکدیگر بکوبد و دخنه سازد و در زیر درخت خرما که بغایت بلند باشد تبخیر کند بر آتشی که از حطب نخل سوخته باشد همین که دخان بلند گردد نخله منحنی شود بجانب آن دخان چنانچه سر درخت بزمین نزدیک گردد و بغایت عجیب نماید **دخنه دیگر** و این اعظم دخنه است و باید که مؤلف در تتمه حیثیات ناموس اکبر ذکر کردی و چون درین باب آورده بود اتباع او را انسب دانست و حکمای هند و بابل اصل سیمیا را برین دخنه نهاده اند و بدین تصرف توان کرد در خیالات مردم و تسلط بر ایشان و حضار روحانیات و انقلاب اعیان در متخیله حضار مجلس متصرف توان شد بنمایش سحاب و مطر و تحریک جماد و نیران ملتهب و رعود و بروق و صواعق و تسخیر حیوانات و امثال آن هرچه خواهد و عمل دخنه ثمانیه اینست بگیرد برنج القنم و برابر آن [رموز] و خون [رموز] سفید با [رموز] بیضا و دم [رموز] و دم امراه مجموع را جمع کند و از دهن شعر انقدر که تمام را عجین کند و اقراص سازد و چون خواهد از دود از عجایب سازد که هر کس را بگوید که چشم بپوشد و روی بگرداند پس بدین دخنه تدخین کند و باسماء سبعه تکلم کرده و بگوید هوالله یا ایها الروحانیه سالنی عنه و ما طلبه منی

ونام

و نام برد پس گوید چشم بگشا چون بگشاید آنچه مطلوبست معاینه ببیند و اسماء سبعه اینست

حطا حنطا متی علیون ها مط سمعا نعث یا من له الاسماء الحسنی والصفات العلیا والضیاء والبهجه والبهاء اعتی علیلیک یجیبونی طائعین و تفعلوا الی من کذا و کذا اجیبوا ایها الارواح العالیه بحق من قال للسموات والارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین آمین آمین یا رب العالمین. **فصل سیم** در نوامیس اطعمه و اشربه اما ناموس اطعمه برین نوع است بگیرد [رموز] انقدار که خواهد از پوست جدا کرده بروغن لادلاو که شیرین و پاکیزه باشد بجوشاند تا پخته شود و بنفشه تر و تازه ربع آن بگیرد و آن مغلو را نوعی مخلوط سازد و یک شب بماند و در مکان خنک در سایه بنهد افلاطون گفته که در زیر فرش دفن کند و هر گاه که دو سه یک شود و بنفشه پخته گردد او را بر فتیل از وی جدا کند و بنفشه تر دیگر بروی ریزد تا هفت نوبت بهفت روز بر هر طبع از دواء مغلو مثقالی کافور قیصوری طرح کند پس اخراج دهن از او کند در ظرف زجاجی محفوظ سازد پس بگیرد از [رموز] حبی در درم [رموز]

فی النوامیس

چنان برابر او در نسخه افلاطون بکمال چنان آورده [رموز] و بدان دهن ترتیب کند بعد از آن مجفف معوق بود بر ترتیب است بتقیه و تربیت نماید تا وقتی که دیگر شرب نکند انگاه بردارد و در ظرف زجاجی از غبار محفوظ سازد هر گاه خواهد ملتفات تناول نماید بعد از ریاضت چند روزه تا دو هفته و سه هفته محتاج بغذا نشود **نوعی دیگر** این اعمال بزرگست بگیرد [رموز] و باب شیرین بجوشاند و در آفتاب خشک کند یا باتش پس از آن بکوبد نرم و بوزن او [رموز] از هر دو جلد عجل فسرد و مثل او [رموز] ابیض یک از فضول هر یک را جدا جدا بکوبد و با یکدیگر مخلوط ساخته دیگر باره لسان تا بهم ممزوج گردد پس محرق اول را با این مسحوق برآمیزد و همه را با هم سحق نماید و حب سازد هر حبی بوزن دو دانگ در وقتی که معده از طعام خالی باشد یک حب بلع نماید تا یک هفته از طعام مستغنی باشد و زنهار که بر دل این دوا طعام و شراب نخورد که زود هلاک باشد و زیاده از دو دانگ نیز مهلکست و دل را فرو گیرد و عظیم منقبض سازد و متاخران شرط کرده اند که اول تنقیه بدن باید کرد از اخلاط رو به و شیر ترا از سر و خطمی باید نوشید پس بمقدار ده سیر آب گرم باید خورد و دوا را بکار باید برد بر وجهی که گفته شد و اگر کسی خواهد که بار غود کند بغذا در آن معتاد باشد دیگر باره تنقیه بدن باید کرد پس در و خطمی که دوا افزوده آید خلط سیاه و سوخته و بعد از آن

اندک

ناموس الهوی

اندک اندک غذا باید خورد تا بقرار اصلی باز آید و گفته اند که اگر مسحوق اول و منفعت بار طلا از سویق آمیخته کوزد همین عمل کند یعنی تا یک هفته بطعام خوردن محتاج نشود و تقدیم ریاضت بر تناول دوا از جمله واجبات است **نوعی دیگر** فرا گیرد [رموز] مغز از قشر بن یعنی از دو پوست جدا باشد و باید که حدیث باشد و جید و عیب و فربه و در غایت حلاوت و آن را در [رموز] آغاز دنت و باید او بیرون آرد و تر کند بر رکوی پاک در آفتاب حزیران تا خشک گردد و باز تجدید عمل کند یعنی در [رموز] جدید اخشته سازد شبی و روز در شمس کند و برین عمل مداومت نماید تا پانزده روز منقوع شمس نرم گردد چون موم و دیگر آن [رموز] نکند و در آفتاب خشک نگردد بلکه بلیت و لطافت خود بماند از آن بگیرد [رموز] احدیث منسی و مثل وزن او باشد با و سحق نماید بر مجر صلایه تا چون مخ عظم شود و در ظرف زجاجی افکند و مقداری دهن اللوز داکر زد نعنع بنفشه مدام باشد بر روی ریزد تا از تکرج محفوظ ماند پس بریاضت مشغول شود یک هفته اکثر بسدر و خطمی شقیه کند و اگر قبل از ین تنقیه بدن از اخلاط متعفنه پاک کرده اند اولی بود پس در وقت حاجت بمقدار جوزه تناول نماید اگر در عمل تقصیری واقع نشده

ناموس الاخوی

پس تا دیگر روز محتاج طعام نیست و اگر قصور کند شش چارده روز کفایت باشد و این عمل لایق ارباب ریاضت و چله داران و گوشه نشینان و مسافران و درمان قحط و غلا نیز فایده رساننده است نوعی دیگر بگیرد از [illegible] او بشکافد و نیک سازد و در سایه خشک کند و بوزن او [illegible] و هر دو را باهم سحق کند و شربت نماید بروغن بنفشه مدام تا وقتی که آمیخته گردد و دیگر قوام دهن بگذند پس خشک کند و بردارد و بوقت حاجت بکار برد متعاقب معده را کفایت است و شرط لزوم ریاضت

ناموس الاخوی

و تقلیل طعام قبل از تناول بازگردن امعا است نوعی دیگر سائر بگیرد [illegible] خشک کند و خود بسایه و بهیز چون غبار داورا بمالد در روغن [illegible] که بنفشه و گلاب پرورده باشد و فرد کوبد تا نرم چون خمیر گردد نگاه دارد تا خشک شود مانند سفوفی سازد و بوقت حاجت [illegible]

ناموس الاخوی

در دهان افکند که معده طعام حاجت نیفتد نوعی دیگر عن الشیخ الشهاب الدین سهروردی الحق المقتول قدس سره بگیرد ماه [illegible] که باشد از حیوانات ماکول اللحم [illegible] از و جدا کند بعد از آن یارد دو

رطل

ناموس الاخوی

رطل از ماء الورد و آن را در میان وی نهد تا تمام ماء الورد را بخورد آنگاه نیم رطل دیگر ماء الورد در شیشه کند و دو درم زعفران و نیم دانگ مشک و نیم دانگ کافور در آن شیشه کند تا خشک شود بعد از آن سحق کند و هر گاه خواهد بوزن دو دانگ بخورد تا ده روز بغذا محتاج نشود اما قبل از آن چند روز ریاضت باید کشید تا بدین آماده پاک و فانی شود نوعی دیگر این عمل متاخرات لبنان [illegible]

[illegible]

و کرادمان خشک [illegible] و عسل چندانکه بهم آید و معجون شود اما البته معتبر باید و همه اجزا برابر و حب ما لیس از همه معجون کند و بکار برد اما از نوامیس اشربه سفوفی است که مستغنی باشد از شرب آب بگیرد خشک [illegible] و خشک کند و بساید و با [illegible] بیامیزد و اول باید که [illegible] کرده باشد و قصب پارسی که در شراب بغوره بوده باشد یک شبانه روز بیرون آورده خشک ساخته در پر کرده باشد و در آن بکافد و دل او را بیرون آورد و خشک کند و ما بجای کهنه شده با دارو را اول بیامیزد و بعد از آن بر آب افکند و بنوشند

ناموس الاخوی

ناموس الاخوی

و روغن گاو سیاه از پی آن بنوشد که اصلاح ضرر آن نموده و مدتی از شرب آب مستغنی گردد نوعی دیگر مکون کرمانی را بجوشانند و بکوبد و به [illegible] الزرع الرعو بیامیزد و بمقدار جوزی میل کند از شرب آب مستغنی گردد نوعی دیگر که محتاج بطعام و شراب نشود و گویند افلاطون از این دوا چهل روز یک مثقال می نوشید و محتاج بغذا نمیشد بستانند دو رطل [illegible] از وی جدا کند و در دهن لادلاد طبخ نماید تا خشک گردد و برگ [illegible] در وی افکند و سه روز از بطن الوسس دفن کند و بیرون آورد و ادواج دهن کند و نگاه دارد و کبده [illegible] طبخ کند در روغن لادلاد و ورق [illegible] بسر کوفته در وی افکند و چون پخته شده خشک کند و بیزد و با دهن محفوظ کند و بوقت حاجت بکار برد و مثقالی ازین چهل روز از آب و غذا مستغنی می سازد فصل چهارم در ناموس

فی ناموس السهر

السهر هر که خواهد که خواب نکند بگیرد [illegible] و ذبح کند و دم او این [illegible] بر رکوی نونویسد وقتی که قمر در منزل صرفه باشد و ما بین [illegible] و قلب بلوح نهد و باز از آن در جزئی دو دخته از گردن کسی بیاویزد که نام او را

همان خون نوشته باشد بر آن رکو ما دام که آن در گردن او آویخته باشد خواب نکند و اشکال این است طادش بها بها بهریط بهریط توکل یا غفور بحق هذه الاسماء المعهوده و بالاسم العظیم الذی انفرج الماء لموسی ببرکته انفرج من السهر و المجهود و هو [illegible] نوعی دیگر فرا گیرد [illegible] کلب و در وی اندک از آن بکسر [illegible] شربت آب صاف مطلق خواب نکند و از همان مذکور با برکنان و [illegible] در خرقه بند و بر بازوی چپ خود بندد و سازد شبها در سفر خصوصا در اثنای مرکب از احواب بگیرد نوعی دیگر جانوری که او را [illegible] خوانند بگیرد و بکشد و در وقت ذبح او ملاحظه نماید که یک چشم او بسته باشد و یک آن چشم مفتوح را بیرون کند و در رکوئی پاک دوخته از گردن در آویزد خواب نیاید تا وقتی که از گردن باز کند و گفته اند که عین [illegible] نیز همین عمل کند نوعی دیگر بگیرد صطرک و حب البنج و زیبق [illegible]

فی الاکحال

راسن و چند بیدستر از هر یک جزوی و همه را بکوبد و بیزد و بر انگشت اندود و بر پیشانی آن کوبی بمالد هر که رسد خواب نکند بقدرت خدای تعالی فصل پنجم

در ناموس الاکحال بهترین کحلهاست که سبب رؤیت روحانیان شود و از اکحال اعظم گویند
و عملش برین وجه است که بگیرد چشم [رمز] ماسه و دیده [رمز] و چون
[رمز] و دیده [رمز] و مراره [رمز]
و عین [رمز] اسود بری و مراره او همه را خشک کند و در موضعی که او را دود و
بخار نرسد و بعد از خشک شدن بکوبد و خمیر کند بعسل آنگه بنهد و در زیر طشتی از مس پاک
قلعی ندیده یا ظرف زجاجی بر آتش نهند تا دود آن برآید و در طشت یا ظرف جمع شود
تا وقتی که همه بسوزد پس آن دوده را بردارد که کحل اعظم است و بوقت طلوع شمس در چشم
کشد بمیلی از چوب سدر و تا نصف النهار دیده را باز نکند و باز نصف اللیل اکتحال کند
بدان دو دیده بگشاید که روحانیان را ببیند و اگر دیده [رمز] و مراره او
با این کحل ضم کند جنیان را ببیند و در سر پنهان را از جن مشاهده کند و گر
مجنون باشد شیطان را نیز معاینه ببیند **کحلی دیگر** در رؤیت جن بگیرد بیض [رمز]
[رمز] با مغز سر [رمز] خضراء و سحق نماید و بدان اکتحال کند جن را
عیان ببیند **کحلی دیگر** هم رؤیت آن بگیرد مراره [رمز]
[رمز] و مراره [رمز] و خشک کند و سحق نموده با یکدیگر
مخلوط کند و در چشم کشد همان صورت روی نماید و هیچ حاجت بکشیدن و سحق ندارد

فی رؤیة الجن

کحل

فی رؤیة الکنوز

کحلی دیگر جهت رؤیت دفاین و کنوز بگیرد [رمز] که مخلوط
بلون دیگر نباشد و در خانه‌ای ببندد تا نیک گرسنه شود پس ده سیر روغن گاو
طوعا و کرها بوی تطعیم کند و معلقش بپا دیزد و ظرفی را در محاذی آن نهند تا آن
روغن از حلقش فرو چکد و در آن ظرف رود پس آنرا از زیر کاسه دود کنند و آن
دوده را کحل ساخته در چشم کشد دفاین را ببیند **کحلی دیگر** جهت دیدن کارها بگیرد
[رمز] و [رمز] و در سایه خشک کند و سحق کرده
با عسل بیامیزد و بدان اکتحال فرماید کنوز تحت الارض بنظر وی درآید **کحلی دیگر**
جهت عجایب مراره [رمز] و خون [رمز]
[رمز] ابیض خشک کرده با هم و چون سرمه در چشم کشد عجایب بسیار ببیند و در
دیده هر که کشد همان بیند **کحلی دیگر** که هر چه خواهد در خواب ببیند از دفاین
و احوال غایب و غیر آن بگیرد خون [رمز] و خشک کند و سعد و شحم
[رمز] اجزا برابر معجون کند با پوست بلیله اصفر محرق منخول آنچه در
چشم کشد هر چه مطلوب را معاینه در خواب ببیند والله اعلم **فصل سیم**
در اعمال اخفاء و قبل ازین شمه درین معنی گذشت اما چون این عمل عظیم‌ترین

کحل العجایب

کحل النوم

فی خواص اعمال الکلیه

عملست در سیمیا و اکابر و قدما درین باب سخن بسیار گفته‌اند و برای وقوع
آن عملهای مختلف کرده‌اند و آن اعمال هم کلی است و هم جزئی و هر یک در فصلی گفته
میشود **فصل اول** در اعمال کلیه از آنکه مذکور شد باید دانست که اصل در خفا
[رمز] است که عمل آن بر انواع کرده‌اند و بر غیر جهت مذکور
نیز عمل فرموده‌اند و جزئیات اعمال جهت مذکوره بر سه نوع است کبیر و صغیر و هر یک
در فصلی آورده میشود **فصل اول** در عمل کبیر و آن چنانست که شجره سراج
القطرب را پیدا کنند و آن درختی است که شب چون چراغ میدرخشد پس از آن [رمز]
[رمز] را بگیرد و در پای آن درخت ذبح کند و خون او را در بیخ و بن اندر ختن بریزد
و پنهان دفن کند دل آن مذبوح را در تحت شجره پنهان دفن کند روز دیگر بیرون
آورد و بموضع خالی برد که آنجا [رمز] برهنه و وحشی شده یا سود شده باشد
و به او تطعیم کند چون روز دیگر بگذرد در روز سیم باز [رمز] دیگر در زیر شجره
مذکور ذبح کند دم او را در اصل شجره ریزد و قلب مذبوح را در موضع اول دفن کند
روز چهارم بیرون آورد و بهمان محبوس تطعیم کند در روز پنجم باز یکی از آنکه مذکور شد
ذبح نموده بهمان دستور عمل کند روز ششم قلب مدفون را بگذارد و در روز هفتم باید و اندر ختن را
ببرد و دل را بیرون آرد و چون بخانه رسد آن اندر ختن را قطعه قطعه کند و در دیگ اندکند
و آب در آن کند و بجوشاند تا وقتی که مهرا گردد پس فرو گیرد و آب را صاف کند

و وسیطه

و بگذارد

و بگذارد تا سرد شود پس آن دل را بدان محبوس دهد تا بخورد و بعد از آن آن اول را
ببند که از تشنگی بیطاقت شده گویا که از چشمهایش آتش بارد پس آن آب را بوی دهد
تا سیراب شود و فی الحال مضطرب گردد و چشم او باز ماند و بهلاکت رسد
در همانزمان بکارد فولاد که در غایت تیزی باشد او را ذبح کند و باید که ذابح بسرعت
مرتکب شود و اگر در روز سلطنت او بود بهتر بود پس خاک پاک بگیرد و در ظرف
گلین یا زجاجی یا فنجان جدید رنگدار کند و سر مذبوح را بگیرد و حب خروع در
درون دیده‌ها او فرو برد و آن سر را در زیر این خاک دفن کند و بقیه جسم و دم
او را با احشا و اجزا تمام او را در آب افکند و از آن آب بر زیر خاک بریزد تا وقتی
که دانه‌ها سبز بروید و چهل روز برسد و سه حبه بر آن پدید آید آنها را بردارد و یکبار جو
رود و آن سه حب را در آن آب افکند دانه بزیر آب رود و یکی بر سر آب آید آنها را
فراگیرد و در دهان نهد و تکلم نکند از مردم مخفی گردد مادامیکه ساکت باشد و آن
حب در زیر زبان وی بود کسی او را نبیند و او همه کس را ببیند چون سخن گوید عمل
باطل گردد **فصل دوم** در عمل وسیط و آن چنانست که خروع را بعد از آنکه
در [رمز] نهد پس از آن بیرون آورد و خشک کند و در حجمه آدمی

فی الاخفاء

بکارد جائی که بانگ نماز بدانجا نرسد و باید که جمجمه را پر از [illegible] کنه
کل س ر ش و ر
و تخم مذکور را در روز افکند و بپرورد تا در حشر بروید و تمام برسد و چون حب شود در سه
باید که یک حب را ضایع نکند بلکه همه را جمع کند و جائی خالی بنشیند و آن تنبیه
پیش روی خود بگذارد و بدست چپ و بدست راست یک یک حب را در دهان نهد
و در آئینه بنگرد هرگاه که خود را در آئینه نه بیند آن حب اصل است آن را نگاه دارد
و باقی را بیفکند و بوقت حاجت در زیر زبان گیرد هیچکس او را نبیند و او همه کس را ببیند
و نشان صحت عمل آنستکه تخم پروریده را در [illegible] فی الحال بکارند
سبز شود و اگر نشود در عمل قصوری هست دیگر باره اعاده باید کرد **فصل سیم** (فی اخفاء الصغیر)
در عمل صغیر بگیرد [illegible] در بند و او را بزمین کشت زار دفن کنند
و در دیدهٔ او تخم خروع بکارد و به [illegible] سیراب کرده
در کرد اگر دام صفت یا پیره باید کشید در بردن یکدیگر هر روز مقداری از شربت
مذکور بریخ این باید ریخت چنانچه شجره برسد و خوب بپاید پس امتحان
باید کرد بآئینه چنانچه گذشت مترجم گوید که دانه [illegible] بجز این عمل
در اعمال دیگر هم بکار می آید چنانچه در سر الاسرار مذکور است و از انسب شیخ مرتضی
محقق

(فصل دوم) محقق حسین بن منصور حلاج قدس سره میدهد و حق آنستکه آن مصنف یوسف بن
احمد حلاج است و او صاحب شعبده و طلسمات بوده و بر هر تقدیر ترجمه کتاب
سر الاسرار را در فصل چهارم ایراد خواهیم کرد و من الله التوفیق **فصل دوم**
در اعمال جزئیه خفائیه و آن بر سه نوع است تعلیق و الکتساء و
(فصل اول) الکحال و هر نوعی در فصلی مذکور خواهد شد **فصل اول** در تعلیق و آن عبارت است
از آنکه چیزی بر خود ببندد یا از خود در آویزد و پنج نوع ازین عمل بنظر رسیده
اوّل بنویسد این حروف القلمی که از چوب [illegible] کرده شده
باشد بمشک و زعفران قبل از طلوع آفتاب هر روز که باشد چهارشنبه بهتر است
و آن نوشته را در موم بگیرد و از گردن در آویزد هر جا که رود کسی او را نه بیند نوشته این است
عسلصلعکر **نوع دویم** بنویسد بر حریر سفید در روز عطارد
و ساعت او و در هم پیچد و قدری از شحم [illegible] بجز باد و بیاید
و در رکوی پاکیزه بسته با خود دارد از نظر خلق مخفی گردد بسم الله الرحمن الرحیم
یا تمخینثا یا لیقثا یا میشا یا طلمیشا یا رسمیشا یا هلیلد یا اغیثا
یا طوبیا یا دخینثا یا وقثایا یا محسثا و این دو عمل محتاج بتجربه است

سیم بگیرد دیده یمین [illegible] و در حرقه نو دوزد و بر بازوی چپ ببندد
و سخن نگوید و نخندد تا او همه کس را ببیند و کسی او را نه بیند **چهارم** بگیرد [illegible]
[illegible] را و پوست او باز کند و پارهٔ از پوست گرگ با و ضم کند
و بر رشته که از کار رشته باشند به بازو ببندد هر جا که رود کسی او را نه بیند
پنجم بیاورد [illegible] سال خورده و ذبح کند و خون و مغز سر او و سر دو
چشم او باهم برآمیزد و در سایه خشک کند و بکوبد و پس از آن در خرقه کتان
پاکیزه ببندد و به [illegible] بر بازوی راست خود
ببندد هر جا که رود کسی او را نه بیند **فصل دویم** در الکحال بگیرد مرارهٔ
[illegible] و عین [illegible]
هر سه را باهم بیامیزد بعد از جفاف و سحق اولین این نامها را بر پوست بنویسد (فصل دوم)
و زین پوست نوشته سرمه دان سازد چنانچه نوشته بر داخل سرمه دان باشد
و هرگاه خواهد از آن کحل در چشم بکشد تا کسی او را نه بیند و اسما اینست یا ددو
یا تو یا دت ماطارا [illegible]
[illegible] سرمه کشد هر جا که رود کسی او را نه بیند
خواه شب و خواه روز والله اعلم **فصل سیم** در الکتساو (فصل سیم)
۶

و آن سه نوع است **اوّل** هفت [illegible] را بگیرد در آخر خریف و پوست بکند
و پوستهای ایشان را نمک سود کند و دباغت دهد بدستوری که پوست گوسفند را
میدهند و بر هر پوست نوع این اشکال را بنویسد [illegible]
پس آن پوستها را بر روی طاقیه آویزد که از کاغذ باشد [illegible]
و بر سر نهد از نظر خلق مخفی گردد بقدرت خدا **نوع دیگر** (نوع دیگر) حساد
ستحتسان سرخ بدوزد و تاجی از آن ترتیب دهد و این اسما را بر گرد گریبان
و حوالی و سر آستین و گرداگرد تاج بنویسد یا تمخینثا [illegible]
یا نفثا [illegible] یا نثا [illegible] یا طلمیثا [illegible]
یا رهمیثا [illegible] یا ممسلا [illegible] یا اغیثا [illegible]
یا طوبثا [illegible] یا وختثا [illegible] یا میثا [illegible]
یا محیا [illegible] بوقت حاجت جبه بپوشد و تاج بر سر نهد از نظر مردم
غایب گردد **سیم** (سیم) چون آفتاب در سرطان باشد یا در میزان یا در جدی
و قمر در برج ثور و از نحس بری و بسعود متصل بنویسد این حروف را بر
[illegible] در روغن یاسمین افکند حروف اینست [illegible]

ما لد [illegible] مسیح [illegible] مصسلو دس

انگشتری بسازد از قلعی پاکیزه در روز چهارشنبه بساعت مریخ و این نقش بروی بکند

[illegible] یا هـ ل پس بوقت حاجت این

خاتم را در انگشت کند و قطره از آن روغن در پشت نمالد و هر جا که خواهد رود که

از نظر مردم مخفی ماند والله اعلم **فصل چهارم** در ترجمه کتاب سر الاسرار مشتمل بر

دو فصل است فصل اول در ترتیب حب الخروع و این فصل منطوی بر دو فقره است

فصل اول از فصل اول بگیرد حب خروع را و در زیر زبان نگاه دارد تا وقتی که

بشکافد و اثر نبات از و ظاهر شود پس بگیرد [symbols]

دیده او را قلع کند و بجای آن تراب احمر مملو سازد و حب بنی کوره را

در چشم او و میان تراب احمر دفن کند پس به آبی که ممزوج باشد به [symbols]

[symbols] تسقیه کند و باید که روز این شنبه باشد

و آفتاب در اوایل برج حمل بود متوجه بدرجه شرف و اگر در درجه شرف باشد

بهتر بود و در وقت تسقیه بگوید دعی هذا البذر فی علو زحل و رفعت

و کرامتی کلمات احد نوبت تکرار کند اولی باشد و چون از یخ وقت سیزده روز

بگذرد

بگذرد و آن روز پنجشنبه باشد بهمان آب ممزوج تسقیه نماید و گوید مکررا دعی

هذا البذر فی سعادة المشتری و یمنه و بعد از سیزده روز دیگر روز سه شنبه

بود تسقیه تکرار کوید دعی هذا البذر من سیاسة المریخ و هیبته

بعد از سیزده روز بگذرد در روز یکشنبه در آید وقت تسقیه بگوید مکررا دعی

هذا البذر فی سلطنة الشمس و بجود نورها پس بگذارد سیزده روز

دیگر آن روز آدینه بود در تسقیه بدین کلمات متکلم گردد علی التکرار دعی

هذا البذر فی طرب الزهرة و عیشها پس چون سیزده روز بگذرد نوبت

تسقیه بروز چهارشنبه رسد در آن روز مکرر بگوید دعی هذا البذر فی کتابة

عطارد و هیبته پس فرو گذارد تا سیزده روز بگذرد و در روز دوشنبه در آید نوبت

تسقیه بگوید مکرر ادعی هذا البذر فی سرعة القمر و عجلته پس دیگر آب

ندهد تا خشک گردد و باید که عنقود بر زند در خریطه باشد مضبوط تا چیزی از وی

بر زمین نیفتد و ضایع نشود و اگر در وقت سقیه سبعه دعوت هر یک کوکب

که نوبت وست بعدد خاص بخواند عمل کاملتر بود از این دعوات در کتاب

سر الاسرار نیاورده اما این فقیر از حضرت شیخ المشایخ قدوة العرفا

شیخ قطب الدین محمد البرعشی قدس سره این نکته را استماع نموده و آن

دعوت را بار کرده و درین ترجمه داخل کرده تا نقصان بدین عمل نرسد **فصل دوم**

در دعوت زحل که تعلق بروز شنبه دارد و هیبت تفخفهم فخاح اجح طماخ

طموخ بروخ سهلوخ فقدوخ سغفوش انوش هنوش

ایوش اجب یا الذی اعطاک علو الشموخ یا لاسم الذی احتجب

بنور ربنا فی اسماء الغیوب اجب یا کنعائیل بحق هذه الاسماء

و عدد این دعوت در کبیر چهار و پنج است **مشتری** که تعلق بروز پنجشنبه دارد

که نوبت تسقیه دوم است تعلیفیاش عدلیش اشهر یاش عالی

متعالی اجب یا صوفیائیل بحق هذه الاسماء و الکلمات المطهرات

تهجد مهجد مکش کنش مقطع طمشیاش العجل العجل یا صرفائیل

و بحق الخصم الخاص دربائیل و عدمائیل و صرحائیل و عدد دعوات

این در کبیر پانصد و پنجاه است و در وسیط چهارده و در صغیر پنج **دعوت مریخ**

که متعلق بود بروز سه شنبه و در تسقیه سیم است نیلهول قنهر هر حریوش

ابروش مهیوش رب العزة و السلطان طواطو یا طو یا عدینا

دغشا سحلش عدمینا الوحا العجل اسرا العجل یا صهیائیل

بحق

بحق هذه الاسماء اجب و عدد این اسماء در کبیر ششصد و پنجاه است **دعوت**

آفتاب که تعلق بروز یکشنبه دارد نوبت تسقیه چهارم است بندلوش

سالش مدلاوش و همقاش بطابر صعدیش طلوش طهاریش

اجب یا روفیل و بحق هذه الاسماء یا روفائیل یا روفائیل و عدد قرائت

این دعوت در کبیر چهار صد است و در وسیط سیزده و در صغیر چهار **دعوت زهره**

که تعلق بروز جمعه دارد و تسقیه پنجم است و نواش همعلسوش و رباش

طهماش سیملوش ادسوش طهماریش اجب یا عنائیل

بحق هذه الاسماء علیک و عدد این دعوات در کبیر دو دست و میغلاه است

و در وسیط نوزده و در صغیر بالمراتبه ده و بالمرتبتی یک **دعوت عطارد**

که تعلق بروز چهارشنبه دارد و تسقیه ششم است منوش ایوش حلی

سلشا هیکش دیرانش عملش درهوش معدش

میلشم العجل یا میکائیل بحق هذه الاسماء علیک و عدد این دعوت

در کبیر دویست و شمار و چهار است و در وسیط بیست و نه و در صغیر پنج **دعوت**

قمر که تعلق بروز دوشنبه دارد و تسقیه هفتم است عدیش شهاریش

ابوس مطلش طهماش باش سنانوش دعانوش اجب
دعوتی یا جبرائیل بحق هذه الاسماء و عدد این دعوت در کبیر سیصد و
چهل است و در وسیط و صغیر هفت است **فصل دویم** در خواص و منافع
این چوب قبل از این گذشت که عنایت این شجره در خرابیها بیگرد تا حق فوت نشود
و چون چوبها را خشک کنند و جفاف کامل باید از آن جمیع قوز پاک باید کرد و بعد از
امتحان باید نمود چنانچه مثل از این دانسته شد تا حب جفاف درست آید و چون آن
حاصل شد باید چوب را در آب برآکند باید افکند که بعضی از حبها در میان آب ساکن و
برخی در وسط آب متحرک باشند و بعضی در ته آب قرار گیرد و قدری از حبات
بهم ملصق گردند و مقداری در تحت آب منشق شوند و هر نوعی از این حبوب را
کاری شایسته است و خواص آنها در هفت فصل رقم یابد **فصل اول** در بیان
خفاوان خواص برای بیان کار است و چون آن حب بواسطه امتحان در آسیه بدست
آمد فرا گیرد و نگه دارد و شش نوع دیگر که گفته شد از هر یک جمع باید کرد و بکوبد کوفتنی
نیکو به بیراهن دشوار باید که اطراف آن سختیان باشد پس بوقت حاجت باید بوشید
و بر آن حبهای کوفته بخیر کرده در زیر جامه مذکور پس از آن حبها در دهان باید نهاد از

چشم

چشم مردم غایب شود **فصل دویم** در منافع آن حبات که بر روی آب
ایستاده اند بر آنکه خواص آن حبوب جاه و قبول دل سلطان و عظمات و بر آمدن
حاجات ایشان و فرد و عزت و حشمت میان جمیع خلق و توانگران و استغنا از خلق
و چون مهر این حالات دارد هفت دانه از حبوب فوقانی که از آنها که بر روی آب
بوده اند بگیرد و هفت دانه شعیر اسود و مثل او ابیض و مثل او خردل سفید و مانند او
فلفل بیضا و هفت پاره ملح اندرانی هر یک را با شعیره مجموع را در خرقه پاکیزه افکند
و بر بازوی راست ببندد تا همه آنچه مذکور شد مشاهده نماید و زیاده بر آن ان شاء الله
فصل سیم در منفعت آن حبها که در ته آب مانده اند آنها برای عمارت
و جاها و نشاندن نهالها بکار آید هر گاه که از حبهای مذکور در تحت بنائی یا در زیر
نهالی نهد آن عمارت سالها باقی ماند و از خرابی ایمن بود و آن درخت عالی و راسخ
گردد و اگر آن حبوب را سحق کنند و با آب مخلوط ساخته در زیر درخت ریزد بزرگ شود
و میوه بسیار آورد بمرتبه که جای تعجب باشد **فصل چهارم** در بیان حبهای
متحرک در وسط آب خواص آنها قطع مسافت است در زمان قلیل چون کسی خواهد
از بلدی ببلدی رود خواه بعید و خواه قریب در موضعی رود که از مردم خالی باشد

و در و چند دایره بکشد برای این بلد که در وی است و نام این بلد در روی بنویسد و دایره
دیگر در آن جهت که بلد مطلوب است و نام آن در دایره بنویسد و بر گرد هر دایره این اسما
بنویسد بوجهی که تمام حوالی دایره را فرو گیرد و اگر کلمات با تمام رسد تکرار کند اسمت
لف میطرون وهولف طسطا کمیطموس بعد از آن حبهای
متحرک را بگیرد و با قطعه از عود قماری بر مجمره نهد در دایره که با سم خاص است
ایستاده باشد چون بخور بر آتش افکند پای راست را بردارد و در دایرهٔ بلد مطلوب نهد
و چشم را بپوشد و چون بوی بخور بمشام وی رسد همچنان چشم پوشیده پای چپ را
بردارد و ببلدی که مقصود است بنهد پس چشم بگشاید خود را در بلد مطلوب بیند بقدرت خدا
فصل پنجم در نفع حبها که در وسط آب ساکن بوده اند آن امساک لصوص
و بندگان گریخته است چون دزدی خواهد برود یا بنده گریخته باشد یا جاریه غایب
شده باشد یکی از آن حبهای ساکن در وسط آب را بگیرد و با مقداری از اسپند روی
بر آتش نهد و نام آن کس یا آن حیوان را ببرد بقدرت الهی آن کس قادر بر حرکت نشود
تا وقتی که کسی برود و او را بگیرد **فصل ششم** در خواص حبهای منشقه در آب آن
تبغیض است و تفرقه چون کسی خواهد که میان دو کس دشمنی افکند از حبهای شکافته دو حب

بگیرد

بگیرد هر یک را دو پاره کند و در میان نان گذارد و آن نان را نصف کند خاکستر هر دو قطعه
از آن حب در نصف از آن اجزا افشد و بنام هر دو کس که خواهد نصف نکلبر و نصف دیگر دهد آن
دو شخص با هم نقیض کردند و از یکدیگر متنفر شوند **فصل هفتم** در حبات ملتصقه آن
از برای الفت و محبت است چون دانه ملتصق بگیرند و سحق کرده با شکر بیامیزند و نام
هر دو کس که خواهند در وقت ممزوج کردن با شکر ببرند و از آن در طعام یا شراب هر دو دهند
دوستی عظیم میان ایشان پیدا شود اگر بر طعام قادر نباشند آن ممزوج را در چاه یا در حوض یا
در چشمه که هر دو از آن آب خورند بیندازند آن دو کس دوست یکدیگر شوند چنانکه یکدم از هم
جدا نشوند والله اعلم تمام شد ترجمه کتاب سر الاسرار و در غیر این کتاب هم از مخصوص چهار
نوع از اعمال خفا نقل کرده اند ما آنها را در این کتاب ایراد کردیم اما اعمال خفا **نوع**
اول بگیر حب خروع هست و یک دانه و از خولنجان بوزن او و سحق کند تا و قتی که مانند
غبار گردد پس بگیرد ||| ▽ 5 H ||| ٥ × ٥ را طعام کند او را نان
میده که با مویز دانه بیرون کرده مخلوط کرده باشند مدت سه روز و لکن اندر روز
یکبار از این طعام بخورانند و در صباح روز چهارم ذبح کنند و در دیگ سنگین خرد
و باید که قطره از خون او خارج دیگر نریزد و از عمل باطل گردد پس چون تمام خون از جسد او بیرون
آید آن غبار مذکور را بر آن خون ترکنند و || ٧ — مذبوح را بیرون آورد و بگذارند

و هفت حبه از شجرهٔ مذکور در آن نهاده شکاف الجیل محکم بدوزد و در دیگ افکند
میانهٔ آن دم و یک شبانه روز در زیر دیگ آتش قوی برافروزد تا آنچه در دیگ است بگسوزد
و چون روز شود سر دیگ بگشاید و در آن حبات نظر کند هرچه سوخته است باز در دیگ اندازد
و آنچه سالم است نگاهدارد و رمادی که در دیگ باشد در کاغذی محفوظ سازد و چون خواهد
که از مردم غایب شود یکی از حب سالم در زیر زبان گیرد و اسماء مختصه بدعوت زحل را بخواند
و از آن رماد مذکور محفوظ چیزی در گریبان و آستین خود بریزد که در وقت و ساعت مختفی گردد و
قبل ازین در فصل رمادات مانند این عمل مذکور شده چون درین نسخه با آن تفاوتی بود مذکور شد
نوع دوم بگیرد راس [illegible] بهم نیز [illegible] که یک شعر او سفید نبود و
از حبه معروف هفت عدد دستانند دو تا در دو عین او در کجبه یا قحی در [illegible]
او نهند وقتی که زحل در شرف بود اگر در شهری از اقالیم یا بلدی از بلدان که متعلق بوی باشد
این عمل کنند ابلغ و اکمل باشد و اگر او را در شرف نیابد در یکی از خانهای خود یابد یا یکی از
خانهای مشتری و اگر میسر نشود مقارن مشتری یابد یا بر تثلیث و تسدیس او یابد و نظر
عطارد بوی از تسدیس و تثلیث لازمست در وقت کاشتن حبوب در موضعی مذکور
باید که دعوت مخصوصه زحل را بخوانند و از روحانیه موکله او استعانت طلبند و در عمل خود
پس راس مذکور را ببرد در موضعی که گشنیز کاشته باشند در آن زمین بقدر ذراعی حفره بکنند.

دفن

و دفن کند و خاک بر سازد و تسقیه کند به [illegible] که نشسته آب
ساخته باشد تا چهل روز تربیت کند و در حلق آب باید داد به همان [illegible] مذکور تا بیخ
نماید تا آن شجره بروید و میوه فرو بندد و بر سر آنگاه روز شنبه قبل از طلوع شمس بچینند
و امتحان کنند چنانچه مذکور شد چون حب اختفا حاصل شود دعوت زحل بخوانند و بگویند اختفونی
بحق هذه الاسماء ثم فی الحال مختفی گردد نوع سیم بگیرد [illegible]
[illegible] اللیل بهر دور الکبد بر جبهه مصروعی که نوبت صرع او روز چهارشنبه باشد
بنهد پس آن خون را فرا گیرد و بر چیزی از زباش [illegible] این اسما را بنویسد
بر خرقه پاک جدید و در اسم هر دو مذبوح را بر بپیچد و بر بازوی راست بندد و برود هر جا
که خواهد کسی او را نبیند و اسما اینست شیسیح طیح هسلح هطلیح نوع
چهارم این اشرف ابواب حس است و از باب نوامیس بن عمر عقفار تمام
دارند بگیرد [illegible] بری و بر کف نگاه دارد و در افتاب قبل از
نیم روز اگر بیند که سایه دارد بیفکند و دیگری را بر دارد و چنین امتحان کند
تا یکی بدست آید که او را سایه نباشد پوست او باز کند صد نوع سازد نمک و قرطاس
و این عمل وقتی بجا آورد که صایم باشد و با طهارت آنگاه طاقیه بدوزد که او را

بیخ ترک باشد و آن پوست را پنج قطعه کند و بر شکل ترک طاقیه و بر هر قطعه این
اشکال را بنویسد [illegible]
[illegible] یا هیاش اهیا اذونای
اصباووث و هر یک ازین قطعها را بر ترک بدوزد بسوزن مس و خیط قطن و باید در
وقت دوختن قمر متصل بمشتری باشد از برج ثابت و همین اشکال را بر عصابه طاقیه
نویسد با آیه و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم
فهم لا یبصرون پس هرگاه که خواهد این طاقیه را بر سر نهد باید که با طهارت باشد
و سوره والعادیات را تا نقعا بخواند و این صورة بهترین صورت حفاظت
اما تدبیر خرج مدار این عمل بر [illegible]
[illegible] است و بر انواع مختلف معمول شده و اشهر آنکه در آخر
فصل بهار رسیار دو چوب از [illegible] که در صحراء به آب رسته
باشد و از آن سیخ بر باشد و یکبار چهار رود و بنگرد که تا کی رود [illegible]
زوج شده اند آهسته آن سیخ را از پشت ایشان نهد و رزور کنند مثل به که سیخ از
هر دو بگذرد و بزمین برسد پس در دهن هر یک [illegible] نهند و دهان

نشان را

نشان را با ابریشم سبز بدوزد و سیخ را بر کشد و هر یک را در کوزهٔ نو کنند و بر چهار راه
که جوی آب روان باشد هر کوزهٔ را در یک طرف جوی دفن کنند در حفرهٔ که عمق او یک
ذراع باشد و سه روز بگذارد و در مدت شب و روز از محافظت آن غافل نشود
و شبها کسانی بصورت مختلفه بیایند و او را بترسانند باید که مطلقا نترسد و بحق
عطارد و اسماء روحانیه او متکلم باشد بعد از سه شبانه روز کوزه ها را بیرون
کند به بستهٔ هر دو [illegible] را یکجا جمع شده و قبل از آن باید که هر یک را علامت
خاص معلوم ساخته باشد تا بداند که مستقر کدام است و متحرک کدام پس مستقر را نگاه
دارد و متحرک را اخراج کنند که هر جا و هر چند خرج کند باز نزدیک مستقر آید بر حجم کون
که بجیب واقع آن متحرک نزدیک متاع بماند و مثل او باز آید و هر جا هر دو می ماند
تا آن مسلمانان را زیانی نرسد و این عملی است در غایت خوبی و آسانی و معیشت
بدین عمل در غایت سهولت بگذرد اما از عزیزی که این عمل را کرده استماع افتاد که
متحرک نزد خداوند متاع نمی ماند و نزد مستقر می آید و برین تقدیر خرج او مشکل باشد
نوع دیگر بگیرد دو [illegible] احمر یا ابیض و بر هر یک صفحه از آن نوع

نوع دیگر

حرف سورهٔ اخلاص بنویسد بنصف و این سوره را بسمله ۶۰ حرفست بعد از
اسم ذات بنصف اول او ۳۳ حرفست برین وجه ب س م ا ل ل ا ه ا ل ر
ح م ن ا ل ر ح ی م ق ل ه و ا ل ل ا ه ا ح د ا ل ل ه چون بر یک صفحه از یک
[illegible] این حرف معزده نوشته باشد بر صفحه دیگر از واین طلسم را کتابت کند
[illegible] وجدا انکاه دارد پس [illegible]
[illegible] دیگر بیارد و بر صفحه آن تتمه حرفان سوره را بطریق افراد بنویسد بدین
طریق ه ا ل ص م د ل م ی ل د و ل م ی و ل د و ل م ی ک ن ل ه ک ف
و ا ح د و بر صفحه دیگر این طلسم را رقم کند [illegible]
[illegible] واین را نیز جدا محافظت نماید پس بگیرد دو [illegible]
یکی [illegible] و یکی [illegible] و منقوش اول را در [illegible]
[illegible] نهد و بر رشته سبز بدوزد و مرقوم ثانی را در [illegible]
[illegible] نهد در رشته سرخ دوخته و زمین را اگر زرع حفره بکند و هر دو را
بهم در خاک مدفون سازد تا مدت هفت روز بعد از آن بیرون آرد و
بعلامتی که قبل ازین ذکر کرده اند که مقیم کدامست و مسافر کدام هر دو یکجا جمع شده
باشند مقیم را مجاورت و مسافر را بهر طرف فرستد باز نزد مقیم باز آید خاتمه

خاتمه

فصل اول

خاتمه در صورت چند عجیب و غریب که محتاج الیه است منطوی بر پنج فصل فصل اول
در اکاسیر نائم و افعال کسی خبر در بیداری از و معلوم تواند کرد عمل چند بکار آورد که
چون وی در خواب باشد سخن در آید و بسیاری از مخفیات ضمیر خود اطلاع دهد و این عمل
بر انواع است [illegible] بگیرد بر سینه نائم نهد و اگر نائم زن باشد

نوع دوم

سو د تر اثر کند و هر چه در دل دارد بگوید نوع دوم [illegible]
[illegible] بر کف دست گیرد یا در و مالد و کف را بر ان نائم نهد و از وی استنطاق

نوع سیم

کند هر چه پرسد بگوید و راست گوید و از ان خبر داشته باشد نوع سیم لسان
جعفر را بر سینه زنان که خفته باشند بگذارد و از ایشان هر سر هر چه کرده باشند بگویند

فصل دوم

فصل دوم در رؤیت و غائب در استخراج آن قبل ازین در باب الکحال در علمی گوسنه
و اینجا نه از علم سمعات بلکه از علم عزایم دو نکته مکتوب میگردد و امام بعلبکی
رحمة الله فرمود بنویسد بر صفحه نقره این شکل را بمشک و زعفران و در گردن
خروس افرق ازرق ببندد و او را در جائی که کمان طیران سیر نده هر جا که منقار
بر زمین زند آنجا دفینه است و مال و متاع یا سحری باشد و شکل اینست
[illegible] در کتاب دیگر گفته که بگیرد گربه سیاه یا [illegible]

۵ سیاه بر و بر یکجون کبوتر خانگی این کلمه را بنویس [illegible] بر گردن او ببندد و قدری
سیماب بر گوش او ریزد و چشمش ببندد و رها کند آنجا که دفینه باشد بایستد فصل

فصل سیم

فی رؤیة الجان

سیم در رؤیت جن در وصال الکحال درین باب سه عمل نوشته شده و از اینجا از علم
عزایم نکته آورده میشود و امام بعلبکی قدس سره فرمود که بنویسد بر پوست بار چون
کبوتر سفید مبت و نه حرف یا بخط طولانی برین وجه که منفصل باشند
ی ی
انکاه آن جلد را بسوزان در وقتی که قمر در سرطان باشد بعد پس مشتری دان ز بار را
نگاه دار پس اگر کسی بدان الکحال کند دیده او از بیاض ایمن باشد و اگر مرارهٔ [illegible]
[illegible] بان اضافه کند و بدان الکحال نماید اشخاص روحانی نیز بنظروی در آید
دیم او در کتاب خاص الحروف فرموده که مربع مستطیل کشد و در زیر هفت الف بنویسد
و در تحت الف هفت واو و در تحت واو هفت جیم و باز هفت الف در

ااااااا	ووووووو	ججججججج	ااااااا	دددد

تحت او چهار دال بدین صورت و
بر من صورت نیز بنظر رسید ۵ ۲

۲
ااااااا
ووووووو
ججججججج
ااااااا
دددد

و باید که چون [illegible] ابیض شده در خرقه پاک بنویسد
و از ادر آتش نرم بسوزاند و رماد آنرا بگلاب سحق کرده دیگر باره بر ان

محلول

محلول بر سرا حمر باید و بعد از ان کحل سازد و هر که بدان اکتحال نماید اشخاص
روحانیان را معاینه ببیند نوعی دیگر اگر کسی خواهد که پریان را بخواب ببیند
و با ایشان سخن گوید باید که بگیرد آئینه صاف پاکیزه سفید و این حروف را بر
پشت آئینه بنویسد [illegible] روح [illegible]
در زیر سر خود نهد در خانه خالی و تکیه کند و با کسی سخن نگوید پس مقدار بار
سورهٔ اخلاص بخواند و بخور بسوزاند بر [illegible] و
[illegible] معاینه جن را ببیند
و هر چه بپرسد از غایب و دفینه و نحو و امثال آن جواب بشنود نوعی
دیگر بر کف دست خود بنویسد و تنها بخسبد تا از پریان بیاید و از هر چه
بخواهد در خواب با وخبر دهد بسم الله الرحمن الرحیم شهت سمت
بهشت نوعی دیگر بر ابهام چپ بنویسد تا از جنیان بیایند
و او را از هر چه خواهد خبر دهند اما باید که شرسد که درین باب مجربات بسیار است
شمون پهوم شروه فصل چهارم در تسخیر سباع لسان

فی تسخیر السباع

[cipher] اسود در زیر کفش یا موزهٔ خود نهد بشرط آنکه نه بر زمین
باشد و نه کف پای او را مس کند بلکه در زیر چرم پنهان سازد جملهٔ درندگان صحرا
مسخر وی شوند و اگر مثلاً بر شیری سوار شود او را اذیت نرساند و فرمان او
برد و اگر زبان [cipher] را بدستوری که گفته شد از زیر کفش بالای چرم
پنهان کند هیچ سگ بر وی بانگ نزند و نزد او آید و مطیع وی شود و بهایم و
سباع همه تعبد بس بدو آیند **فصل پنجم** در بیان زرع الساعة — فی زرع الساعة
و آن چنانست که تخم بکارد و فی الحال بروید و ثمرهٔ خود بدهد و این از
صنایع غریبه است بگیرد [cipher] هندی یا تخم [cipher]
و بیاغارد و در [cipher] یک روز پس از آن
بیرون آورد و بروی کاغذ در آفتاب بسیط کند هفت روز دیگر پس در کوزه
بیجد و نگاه دارد و هرگاه که خواهد این عمل کند باید که از طین محراث که در
وقت حرث بر چیده باشند و خشک کرده از صره با خود داشته باشد و
قدری بیارد و فرش کند بروی زمین و مردم را بسخن مشغول کند و آن زرع

بروید

بروید و برگهای بزرگ کند و ثمره پدید آید پس اگر خواهد از این ثمره بدهد
خود بخورد و چه اصل او معلوم نیست و در کتابی دیگر فرموده که بزر [cipher]
[cipher] را در سایه تربیت باید کرد نه در
آفتاب و بتحقیق این عمل بتجربه رسیده است و از مردی صاحب تجربه استماع افتاد
که تخم منقوع را هفت روز در روی کاغذ در سایه فرش باید نمود تا خشک گردد والله اعلم
نوعی دیگر بگیرد از تراب مذکور و جزو خود باید و شهد [cipher]
آمیخته در وی بکارد و آب سرد بروی رش کند و بمنقی بپوشد که زود بروید بلکه
بیت النیران
فصل دویم تحریط کن موضع را و چهار میخ از حدید در اطراف او فرو بر و سر
او را ابمقنی بپوش و تراب نیکو را در وی بریزد و اوراق طلب بگیرد و بر بالای آن
بیفکن و بنهال لطیف رقیق از عیدان ریحانی در وی غرس کن و تخم پرورده مذکوره
را سه روز سحق کن و خشک سازد و تسویه ده در کوزه مطین بآتش معتدل یک شب
و بعض گفته اند در کوزه زجاجات تسویه دهند و با برادة بعد از آنکه سرد شود از
آنجا اخراج کن و بردار و از غبار و نم محفوظ نما پس بگیر از این دواء دو جزو و از

[cipher] اصفر صفایحی که با آب سحق کرده باشی و مجموع را به بیاض البیض ملون
بزعفران سحق کن و قدری ابریشم های بزعفران محلول کن باتش و خانه را به آن
مربع مفضض طلا کن و چون خشک شود بدین حیله بیرون لباس زرکه ملون
ذهب باشد بلکه درخشنده تر که ناظر را متحیر و فتح البصر در آن خانه نباشد
نوعی دیگر بیت النیران و آن خانه ایست که هر که در وی آید دیوار او مانند
آتش افروخته نماید و چون آفتاب بر وی افتد آتشی عظیم مرئی گردد و این
بغایت عجیب است بگیرد [cipher] عنبر مسطفی و سحق کن از او در یوت
سس بضعف وزن و بگیرد [cipher] و مثل ربع آن جمله الحقرا
و هر دو را سحق کن و با بوره بیامیزد دیگر باره پس فرا گیرد [cipher]
[cipher] را و وزن [cipher] و سحق نمای هر دو را باهم
برآمیز و دیگر باره سحق کن تا اخلاط تمام و مزاج کامل یابند پس این مخلوط را
بدهن الزیت عجین کن و بر دیوار و سقف خانه طلا کن و بگذار تا خشک گردد
پس بگیرد یلبان خالص اندکی از آن در روی دیوار می مالد که فی الحال مشتعل گردد
و چون آفتاب در این خانه افتد زبانهٔ آتش پدید آید بمثابه که ناظران متحیر گردند

فصل

فی بیت الشمس
فصل ششم بیت الشمس و آن خانه ایست که هر که در وی در آید در شب آفتاب
مشاهده نماید و طریقش آنستکه [cipher] ده بیضه بگیرد و در کوزهٔ نو کند
و برابر بستانند ملح اصفر و جدا سحق کنند و مقدار از [cipher]
باو بیامیزد و در آفتاب بار و بیزد تا مدور گردد پس موضعی دور از آن تدبیر کند
دنبچه کرده اول مذکور رسنده بر موضع در آن ریزد و بگذارد تا اثر آن بخورند دیگر را
نیز بخورند یک دو ده بزرگ نماید پس او را در حباب گیرد و بگذارد تا بمیرد پس او را
خشک کرده سحق نماید و بر جام ابیض طلا کنند و جام را بر طاقی نهند در پس روزنه
که در خانه باشد و بپوشد آن روزنه و جام را پس ببستانند در آن و آنگاه زرابیح
و تبخیر کنند که خانه سایه گردد و آن جام مثل آفتاب درخشد بلکه نورش
از نور آفتاب اعظم در نظر آید و اگر از دوده سحوق بگیرد و برابر [cipher]
[cipher] دیگر با برا و بیخ شجره سراج القطرب و برابر او از [cipher]
[cipher] دیگر و با یکدیگر سحق نماید و به [cipher]
عجین سازد و حب کند و تخفیف دهد در هر جا شرط کاتست پس هرگاه که خواهد

که شب در خانه تاریک آفتاب را نماید بتجربه کند بعضی را ازین حبوب که بنور برابر
روشن از شعاع بدان جا پدید آید **فصل چهاردم** الوحش البیوت و این آن است
که هر که بدو در آید فی الحال بیهوش گردد و اگر یک ساعت در رو توقف کند
و سلاطین مثل این خانها برای مصلحت بسازند بلکه چنانچه مخفی نیست و این اعجب
العجایب بوست بگیرد [illegible] از زواج سیاه و دم الجاهلین برابر
او و خون مار اساوی هر یک و مجموع را از انای زجاجی گذارد و بچوب متحرک سازد
تا وقتی که اختلاط تمام یابد پس مثل ربع مجموع از شیر زرق و مثل او شیرم در هر دو را گو
و دو درم دار زیر بعد از آن همه را یکدیگر خلط کن و دیوار و سقف خانه را ابک
و باید که وقت طلا به منفذ دماغ را القطعه که آلوده بروغن بنفشه بادام باشد
مسدود ساخته باشد و بعد از طلایه زود از خانه بیرون آید و چیز ازین عمل فارغ
شود تدخین کند خانه را بچهار چیز [illegible] و [illegible] در بیر
خیار شنبر اجزا برابر و چون از تدخین باز پردازد در آن خانه را به بند و منافذ
محکم کند بر وجهی که بخار بیرون نیاید پس بعد از سه روز هر که بدان خانه بشود بیهوش
گردد پس چون خواهد که بهوش آید او را از حوالی آن خانه دور باید برد و بین بنفشه

خالص

بیت الجنون

خالص سعوط باید کرد تا بهوش آید **فصل پنجم** بیت الجنون خانه باشد که هر که
در وی رود مجنون گردد و اثار صرع برو ظاهر شود و بعد از ساعتی بهوش آید بگیرد
[illegible] و سحق کند باشد ربع وزن او [illegible]
[illegible] و این سحوق را در آب حل کرده صورتی عظیم هایل
بر دیوار خانه بکشد چنانچه آن دیوار از وی پر گردد پس بر این تصویر تاجی باید از
رنبره آن ماهی که او را الطیر گویند و بر میان او صورت مردی که ماری در دست او
باشد و بر یسار او صورت حیوانی که تلخ در دست دارد و در دست راست حجر مقناطیس و
زم ب ید مانند نحل و نکهد ار و چون خواهی کسی را مبهوت کنی بنحو مذکور گردانند و
بدین خانه درآورد فی الحال مدهوش گردد و عقل از وی مسلوب شود و بعد از زمانی

کره مشتعله

نیک با خود آید **فصل دویم** در عجایب کرات و فنا دیل و آن هجده فصل است
فصل اول در کره مشتعله و آن کره است که چون برافروزند هرگز نمیرد و اگر با
سر که بدو زنند مشتعل تر شود باید کرد و بگیرد [illegible]
[illegible] و ارزد کره ب زد پس بستانند از [illegible] غیر مطفی جزو

دانه نصف جزو را باهمدیگر عجین کند و در آمیزد پس بگیرد از [illegible]
آن مقدار که خواهد در روغن و خمیر و ادات ایشان را دور کند و سحق کند تا مثل
ان [illegible] خالص و دفن کند اجزا در زبل رطب تا چهل شبانه روز و در هر
پنج روز تجدید زبل کند و همیشه اجزا آب کبر ترطیب نماید بعد از چهل شبانه روز
دهنی زرد شده است آن کره طالقون را بدین دهن بلغ سازد و آتش در رو
زند که مشتعل گردد و هر چند کسی در اطفاء آن کوشد میسر نشود مگر اگر قطعه نمک را
سه شبانه روز در سرکه آغارد و بعد از آن کره را در روغن کند و سه روز چنان
معمور بگذارد تا شعله او فرو نشیند و این کره را در شعله دان باید نهاد در افروخت
داگر سلاطین را این کره بکار آید وقتی که شب با سواد باشد و باریک با شعود با دی
نورزد **نوعی دیگر** عجیب تر بگیرد چراغ دار صینی که از وزاریح است و چون
شب تیره شود و طرللی کند روشن او و چون چراغ نماید پس او را خشک کرده زیت
خالص سحق نماید و در شیشه صاف کرده سرش بقره روح و بلح محرق محکم بند
و در زبل نهد و هر هفت روز زبل را زبل کند تا وقتی که چراغ در آن روغن حل گردد
پس بگیرد کره شیشه جدید بر موضع ترکیب کند و بحول اغ کور بیالاید بشر از خاج

همان

فتیلة الزنج

همان طایر در آتش برد و افروزد فی الحال مشتعل گردد و هر چند باران و باد و برف
بر وی ریزد یا خاک برد پاشند خاموش نشود و هر چه آب برو ریزند شعله آتش
زیاده شود و در اطفای او میسر نشود مگر بدان که در عمل سابق مذکور شد **فصل دویم**
در بیان فتیله الزنج و آن فتیله است که چون افروخته شود مردم همه را
بصورت ملائکه بینند از آتش آفریده شده و این عمل بران وجه است
که بگیرد عین السلوی و آن مرغی است که سمانی گویند و او در ولایت یمن بسیار
باشد و ذکر او در قرآن است که حق تعالی بر قوم موسی ع نازل گردانیده بود
چنانچه حق ذکره وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ و چون دیده او
بدست آید از ابر یکدیگر باید مالید در انای زجاجی هفت روز تشویه داده و
چون حصان الطیر پس از آن مقداری زیت صاف با او آمیخته در چراغدان سبز
باید کرد و فتیله از قطن ساخته بوی ملصق کرده در میان مجلس باید افروخت هر کس
که در آن مجلس باشند دیگران را بصورت فرشتگان بینند از آتش و او را مام دیگران
همان طریق بینند و این عجیب است **فصل سیم** در بیان فتیله الزنج و
آن فتیله است که چون او را افروزند مردم یکدیگر را بصورت زنگیان بینند

بار وبهای سیاه وموهای جعده ولبهار کننده عملش چنانست که فتیله از خرقه
ناوس یار کونه سیاه بروغن زنبق که مخلوط [illegible]
بر بالا آن ریزد و برافروزد و در وسط مجلس دارد و الصورت که مذکور شد
روی نماید **نوعی دیگر** بگیرد [illegible] و فتیله از وی
ترتیب کنند و در چراغدان آهنی بروغن لاولاو برافروزد آنچه باید که در آن خانه
چراغ دیگر نبود غیر ازین و در دستی که سنگ عظیم تر بود **نوع دیگر** در دهن
نفتیه بمقدار [illegible] بصابون درافکنند و بروغن چراغ
برافروزد و فتیله کتان خالص باید همین خاصیت دهد **نوعی دیگر** جوز
وبیخ اسود دم وق را باهم برآمیزد و فتیله از جامه مطروح در مزبله مرالصق
سازد و در چراغدان آهن بروغن زیت برافروزد و در کتاب دیگر است که
[illegible] وجون
باهم برآمیزد و فتیله بدان الوده کرده در سراجه نهد به [illegible]
برافروزد همین خاصیت دهد **فصل چهارم** فتیلة الممسوخ و آن فتیله ایست
که چون برافروزند حضار مجلس بصورت مسخ نمایند چون جمعی که بصورت مسخ مبتلا
شده اند بگیرد استخوانهائی که در ذنب [illegible] و باید که
آن

فتیله ممسوخ

فتیلة المسوخ

دآن [illegible] مشوب بلونی دیگر نباشد و مقداری از شحم از ناخود اول را
سحق کنند و بار ثانی را در ذنب نماید و هر دو را باهم ممزوج کنند و از خرقه ناوس فتیله
بسازد و بدین دو الملصق کرد آنه در سروجه برافروزد و باید که این مصباح اخضر
باشد و بدین زیت صافی مخلوط کنند تا آنچه مذکور شد روی نماید و هم درین کتاب
آورده که شحم هر حیوانی که باشد با شعر او برآمیزد و خرقه ناوس را فتیله کنند و تا
که کهنه شده ملطخ نماید و زنجار بروی بپاشد و بروغن لاولاو برافروزد روی
مجلسیان بصورت همان حیوان نماید و شرط همین در عمل جمیع قنادیل شد فافهم
و در صحیفه اسکندری نیز برین وجه آورده است **فصل پنجم** فتیلة الحیات
و آن فتیله ایست که چون روشن شود تماثیل حیات عظیمه بنظر در آید و عمل او بر دو
نوع است که بگیرد شحم [illegible] و فتیله از خرقه مطروح بدان
بیالاید و جلد حیه را در جوف آن نهد و بدین زنبق در سراج اسود یا اخضر برافروزد
و در بعض رساله آورده که فتیله را از جلد حیه کنند و بروغن نفط برافروزد و درین
کتاب مذکور است که سلخ حیه را بگیرد و نگه دارد و شحم او را بگیرد و با کاکنج برآمیزد و خرقه

فتیلة الحیات

ناوس ابرسلخ در پیچید بعد از آنکه آن ممزوج را در میان آن نهاده باشد و
مقداری دهن شحم [illegible] بار دهن زنبق برآمیزد و در سراج ریزد
و منافذش را استوار کنند و از سلخ و شحم مذکور قدری بر آتش آن عمل بظهور رسد
فصل ششم فتیلة العقارب خواص آن است که چون افروخته شود آن موضع
پر از کژدم نماید بگیرد سلخ حیات و اناث و عقد عقارب کبار و بیضه النمل
و همه را باهم سحق کنند و بفتولی آلوده بدهن العقارب بیاورد و از این سحوق فتیله
بروی پاشد و در چراغدان آهن بدهن زنبق برافروزد و حیله است که فتیله
در الغار [illegible] تبخیر کنند و جسر دخان احصار
[illegible] است که به هوا امتلای نشود و اگر یک یا دو تا از عقرب بر آتش افکنند عمل کامل تر بود
فصل هفتم فتیلة الطیور است چون این فتیله مشتعل شود مرغان سبز
و عصافیر و امثال آن بنظر درآید که طیران می کنند و هیچ یک و از ایشان بدست
نیاید عملش برین نمط است که بگیرد [illegible]
[illegible] اخضر و ذنب او و فتیله از پوست گردن خروس بسازد و این دو
مذکور را گرفته و مقداری از [illegible]

فتیلة العقارب

فتیلة الطیور

بر وی پاشیده و بخرقه ناوس ملفوف کرده باشد و در سراج بدهن لاولاو
برافروزد هر که در آن خانه در آید طیور و مرغان سبز بیند که از هر طرف پرواز میکنند
و در نسخه دیگر آورده که رأس سودانیه و ذنب ابو صعالیه و دم او تا که متعفن
یافته باشد یا ممزوج [illegible] اق در میان فتیله نهند و بروغن
لاولاو برفروزد همان عمل کند **فصل هشتم** فتیلة الرقص مخصوص است بزنان
نظر هر زنی که بدان فتیله افتد فرحناک شود و برقص درآید و آغاز کرشمه
و ناز کند و خواهد که خود را از بالین افکند و نزدیک باشد که از غایت سرور بیهوش شود
عملش چنین است [illegible] بگیرد و سحق کند و موخوقه از
کتان افشانند و فتیله سازد بشرط آنکه بعرات ارنب سوده با دهن زنبق بر آن
کرده باشد و چون این فتیله روشن شود در پیش زنی مشاهده نماید آنچه مذکور شد
از وی بظهور رسد **نوعی دیگر** چون در مجلس برافروزد زنان و کنیزان که باشند
همه برخیزند و جامه بیرون کنند در رقص درآیند و از عقل و هوش بیگانه گردند بگیرد
[illegible] و در جوف خرو دم جامه بضاد بدین دماء سحق کن زبل ارنب
و بعر الغزال و ازین فتیله ملطخ سازد و در سراج حدید بدهن لاولاو برافروزد

که از زنان و جواری حالات غریبه مشاهده نماید و در نسخه دیگر از رقص کافه
مردمان آورده که سرطان خشک شده در تابه بروغن نفط بریان کند و شور را
مفتول ساخته بهمان روغن برافروزد محفل چنان گردد که اهل محفل را گردن کج
در سر ایشان منعکس است و صورت این عمل زعفران حدید و برادهٔ چوبی دورا
در فتیله پیچیده در چراغ جدید بروغن زیت مفتول را افروزند این صورت تمام

فصل نهم فتیلة الحمیر در نفاد این فتیله روی جمع که در سایه وی باشند
مثل روی حمیر نماید [cipher symbols]
[cipher symbols] خرقه کتان نو
بمذکور اگر تر سازد و در زیت مذکوره را در آن خرقه بپیچد و بروغن زنبق برافروزد
وجوه غریبه و هیئت عجیبه در نظر آید و اگر خواهد آذان ایشان چون آذان حمار
نماید بگیرد [cipher symbols] و برگوش نو بیالاید چنانکه
پس بپوش او را فرو کرده و در چراغدان جدید نهند و بروغن یاسمین برافروزد
هر که در سایهٔ الخراع باشد گوش او چون گوش دراز گوش نماید **فصل دوم** — فتیلة القطع
فتیلة القطع است خاصیت این فتیله آنکه چون روشن سازند حضار

مجلس

مجلس یکدیگر را ببینند و هر که این عمل خواهد کرد بگیرد [cipher symbols]
و زبد البحر و سحق نماید با زیت فلسطین پس بگیرد روس ذباب اخضر و آنرا در میان
فتیله وضع کند با آن مسحوق مذکور و برافروزد بزیت صاف که آن سلیقون و اسفیداج
و رصاص ممتحنه باشد آنچه مذکور شد روی نماید و این از غرایب است **نوعی دیگر**
خرقه نو را بر [cipher symbols] چرب کنند و [cipher symbols]
[cipher symbols] بمغز سر آدمی باهم آمیخته بدین رکوی را بیندایند و در مصباح اخضر بروغن زیت
برافروزد همان صورت معاینه بیند اگر کبریت با روغن زنبق و فتیله کتان در
سراج نهد همین عمل کند **فصل یازدهم** فتیلة الصفرات و آن سبب رؤیت
روی حضار باشد در غایت زردی که گویا از ذات ایشان تحلیل یافته و
غبار صفار بر روی ایشان نشسته و صورت این عمل نقره عرقیه است و قیر که سحق
کرده باشند با عصاره عنب الثعلب چون این مسحوق را مفتول ساخته با روغن
لاولا در چراغدان برافروزد اشکال و هیئات عجیب ملاحظه نماید **فصل** — فتیلة العجب
دوازدهم فتیلة العجب است که چون برافروزند چنان نماید که آب همه خانه را
فرا گرفته باشد و کسی که خواهد در آن خانه در آید پای برهنه کند و جامه بالا گیرد و بسیار باشد

که آب در موج آید و از تلاطم امواج بترسد و از خوف غرق شدن بکناره دریا — کاهکه
و عمل آن فتیله را آن وجه است که بگیرد [cipher symbols] یک اوقیه و با پیه بزمجه پس مذکور
اول را بمذکور آخر سحق کند در غایت خوبی تا امتزاج تمام یابند و در سحق جمع شوند
پس بستانند [cipher symbols] البحر و شحم [cipher symbols] و شحم [cipher symbols]
ذ ب د
[cipher symbols] اجزا را برابر پس فتیله از قطن ترتیب نماید و این ثلثه مذکور را اجزای او را
به نوبت ملطخ کند پس ممزوج مسحوق را در وسط او تعبیه کند و شحم دوات بحری را افروزد
و قبل از انطفای فتیله تجربه کند سحوق مذکور را چراغ دارد پس در ورا افروزد که
آنچه مذکور شد در نظر آید و گفته اند که اگر خون خرگوش و دمش و رود را باهم برآمیزد
و در چراغدان کرده فتیله را که از قطن [cipher symbols] ساخته باشد نو را
اندایند و برافروزد چنان عمل کند **فصل سیزدهم** چون فتیله را برافروزد هر که — فتیلة الجبل
در مجلس باشد بصورت شتر نماید و صورت این عمل شحم دابه است که بدان آن
مانند جمل است و سر او شبیه بسر شیر و ذکر او در دو فصل و دو معقد آورم مقصد اول
مذکور شد در اعمال اموس چون شحم او را بگیرد و در صوف بگدازند و خرقه نادوس نو
بیالایند و در مصباح جدید اخضر برافروزند صور اهل مجلس بصورت شتران

نموده

نموده شود بهر رنگی که خرقه باشد سرخ یا سیاه **فتیلة السفن** وان چنان باشد
که چون برافروزند هر که در نور او در آید چنان نماید که در کشتی نشسته است و کشتی در آب است
و عمل آن برین قانون است که بگیرد [cipher symbols] و بگیرد بوره ارمنی
و با یکدیگر بکوبد تا ممزوج گردند و از رکوی کتان فتیله سازد و بدان بیالاید و بروغن لاولا
که در غایت صفا باشد با [cipher symbols] برافروزد و در چراغدان
جدید نهند همه اهل مجلس چنان بینند که در کشتی نشسته اند **فصل چهاردهم** وان فتیلة الاخضر است — فتیلة الاخضر
که چون برافروزند خانه و هرچه در خانه است سبز نماید و آن فتیله را بدان نوع توان ساخت
که بگیرد رکوی پاکیزه و نو حرک و اسنب تنش که نو باشد نشسته بی آهار و مقدار [cipher symbols]
بوده بروی پاشد و فتیله کند و در چراغدان سبز نو و بروغن خروع برافروزد خانه و
هرچه در او است سبز نماید و گفته اند که اگر کحل پس نمک را ابر که بروی ریزند و بگدازند
تا رنگ گیرد پس در میان آتش افروخته افکنند و در خانه فرو گیرند خانه سبز نماید **فصل** — فتیلة النقره
شانزدهم فتیلة النقرة در سایه این چراغ هر که باشد روی او زرد نماید و گفته اند
که کسی نزد حکیمی از فرزندان خود شکایت کرد که با یکدیگر متعشق شده اند چنانچه
یک ساعت از هم شکیب ندارند و دست از جهات برداشته اند و طریق حیا

و ناموس را فرو گذاشته اند و بنامی عظیم از ایشان بما میرسد آن حکیم این فتیله را
زنبیلی داد و فرمود تا هر دو را در مجلس حاضر سازند چون هم را دیدند در سایهٔ چراغ
بر وجه مذکور از ملاقات یکدیگر متنفر شدند بمرتبه که نام یکدیگر پیش دیگری نمیشنیدند برداشت
که این را فتیلة النفرة گویند عملش آنست که فتیله بیاید از پنبهٔ کهنه و سر پشم سفید
بروی ریزند و سخت بتابند و در شدت تابیدن مبالغه کنند پس در چراغ دان
بروغن حنی برافروخته که هر که در پیش آن چراغ باشد روی او زرد نماید و موجب تنفر
او شود و دندانش سیاه و گوشش سبز چنانچه شکلی باشد که موجب تنفر شود و گفته اند
که اگر زرنیخ و زنگار در رگوی کبودی پیچیده و در چراغدان نهند بهر روغن که برافروزند
همین خاصیت دهد و این جمله فتادیل را در شب برافروزند **فصل سیم** در عجایب
دخنه و آن هشت عمل است در هشت فصل که مذکور شده **فصل اول** در خصیح ملیح
عجیب است و بدین تبخیر کند بر در خانه که در و مردمان باشند هر که در آن مجلس بود هم را
لعابت بزرگ و جسیم بینند چون فیلان و اسبان و مانند آن و وصف در بیان
این عمل شحم هاست که از [cipher] و شحم [cipher] و چون این دو شحم
حاصل شود دیگر [cipher] هندی و نرم باید و شحمین مذکورین را عجین
کرده

[margin: فصل سیم / فصل اول]

کرده جبهاب زد چون نخودی و در سایه خشک کند و در وقت حاجت بکار برد
و بر آتش بخور کند و باید که در آن خانه منفذی باشد که دود آن بیرون رود و غیر از در
و مجمره را در آستانه نهاد که درین خانه اهل مجلس بچشم یکدیگر عظیم و جسیم نمایند و هر که پرسان
باشد از ایشان بترسد اما گویند که هر که این دود را بشناسد این صورت را بپسندد
فصل دویم دخنة التماثیل است چون بدین دخنه تبخیر کنند در خانه ها تمثالهای
سبز بنظر در آید و هیأتهای عجیب و شکلهای غریب که بینندگان از آن متحیر شوند
و اصل این عمل زرنیه است [cipher] است و چون آن بدست آید بیاید گرفت
[cipher] و [cipher] و مشک طر شیع و این [cipher] را
جدا جدا نرم بکوبد پس باهم ممزوج کند و باز سحق کند و شحم مذکور خمیر کند حبهای نخود
بسازد و در سایه خشک کند و نیکو محافظت نماید از گرد و غبار و غیره که نقص در و
باهم رسد و بوقت حاجت تبخیر نماید آنچه مذکور شد بنظر در آید **فصل سیم** دخنة
الاخبار است از گفتار مصنف کتاب قاسم ابن عراق چون خواهد که از کسی خبر
یابد و آنچه از قضا کاری واقع خواهد شد از خیر و شر بروی ظاهر گردد بدین دخنه تبخیر
کرده در هر خانه که خواهد و در آن خانه بخواهد عملش اینست که بگیرد [cipher]

[margin: دخنة الاخبار]

[cipher] خشک کرده [cipher] شحم ذئب اجزا همه را برابر عجین کند و شب آن
بخور نماید و در آنخانه بخواب رود آهسته کسی را که خواب بیند که او را خبردار کند و از
عزیزی که این را تجربه کرده بود در باب دفینه استماع دارم که بیان وضعت آنا مکرر
احتیاج دارد **فصل چهارم** دخنة الفار است مفید است در دفع مضرت موشان
بدین عمل توان کرد بگیرد حشیشه را که آن را مصفا خوانند و آب آن را بگیرد و نگاه دارد
پس بستاند [cipher] جزوی از لوبیا هر جزو را جدا جدا بکوبد
و بیزد و باهم در آن آب بیامیزد و بعصاره مذکوره خمیر کند و حبها سازد برابر
لوبیا و خشک کند در سایه در هر خانه که دود کند موشان از آنجا فرار کنند **فصل
پنجم** دخنة البحر است چون در مجلس بدان دخنه تبخیر کنند هر که آنجا باشد
چنان نماید که در کنار دریا نشسته است و از دریا نهنگ عظیم بر آمده قصد ایشان دارد
و میخواهد که ایشان را در دریا برد و ایشان از رو میترسند و صورت عملش اینست که بگیرد [cipher]
[cipher] یک وقیه و مالله و پنج درم و [cipher] سه درم و حب
بج درم و زنبر البحر پنج درم
[cipher]
و شحم و لعاین برابر و شحم سمک البحر مثل او پس چوب را بکوبد و مجموع را با شحوم بیامیزد و حب
سازد هر حبی بمقدار وی و در سایه خشک کند و هر گاه که خواهد تبخیر کند بر آتش که از هیزم مرکب

[margin: دخنة الفار / دخنة البحر]

لکنه عرق فاشته حاصل شده باشد چنانچه مذکور شد معاینه دیده بود **فصل ششم** دخنة الجن
این دخنه مناسب علم تسخیرات از تصنیف قاسم ابن عراقست چون در کتاب او بود
ترجمه درین کتاب ذکر شد و چون درین کتاب بود ترجمه یافت و چون بدین وجه تبخیر
کند در شب بموضعی بیاید و بیران که از عمارت دور باشد جمعی از جن در آن موضع جمع شوند و سخن
گویند و هر چه عامل این ارز دفینه از ایشان بپرسد جواب گویند و باید که از ایشان نترسد
که ایشان صاحب این دخنه را دوست میدارند مطلق با وی دست درازی نکنند بلکه حاجت او را
تا تواند روا میکنند و عمل این دخنه بدین وجه است که بگیرد جزوی از دم [cipher]
[cipher] خشک کند و جزوی از [cipher] و جزوی از شحم ذئب
و جزوی از تخم قصب الذریرة و هر یک را جدا جدا سحق کند پس باهم بیامیزد چنانچه یک چیز شوند
و اگر حب سازد و نگاه دارد بهتر باشد پس [cipher] کوفته بحریر بیضا به بیزد پس موضعی که
مذکور شد برود و آتش انگشت در پیش نهد و این دارو را بر آتش ریزد و بخور کند بقدرت
الهی پس جنیان از زن و مرد بر وی جمع شوند و گرد او گرد او در آیند باید که دلیر باشد و سخن در آید
و هر چه در خاطر داری بگوید و حاجتی که داری عرض کن و اگر کسی پیش از ین عمل بصحبت زن بوده
دار باشد و حیوانات نخورد بهتر باشد و چراغ آتش درین وقت بیشتر شود و دل قوی تر و عملش کامل گردد

دخنة النوم

فصل هفتم دخنة النوم است چون بدین دخنه بخور کنند هر که در آن مجلس نشسته
همه در خواب روند و عملش اینست که بگیرد [illegible]
[illegible] اسود و چند عدد تخم نار
و [illegible] وصمغ العرب وافیون مصری و مغز سر کرفته با عصاره
یاسمین بیامیزد و در حقه از کاس مستحکم کرده ستالرش نه هفته در زمین دفن کنند
تبدیل و ترتیب ریزش لازم است بعد از آن خشک کنند و چون خواهد که کسی را در خواب کند
قدری شبیه بار روغن کل صاف آلوده کرده در منخرین خود نهد و مثقالی عود در زیر کوش

دخنة الملک

فصل هشتم دخنة الملک بخور کنند آن را در باغ هر که رسد فی الحال بخواب رود والله اعلم
و خاصیت این دخنه آنست که هر که در خانه خود تنها نشسته باشد که در آن خانه که پندارد
ملائکه اند که از سقف خانه فرود می آیند و بالا میروند عملش اینست که بگیرند [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] و [illegible]
[illegible] و مجموع را
بکوبند نرم و بدماء این مذکورات تسقیه کنند و بدم خفاش نیز در این عمل تکرار نمایند
تا و قتی که مجموع مثل شمع شوند انکاه او را حب سازند بمقدار نخود خشک کنند و در هر
مجلس که دخنه ما با عود و حب لبان مذکور بخور نمایند هر کسان دخان بر تفع سازند خیال
کنند

سراج الماء

کنند که ملائک از سقف آن خانه درون می آیند و بسقف بالا می روند و این عجایبست

نوع دیگر سراج الماء و آن چراغیست که بآب افروخته میشود عملش اینست که بگیرد از
[illegible] انمقدار که خواهد و ترسازد بدین [illegible]
[illegible] محلول و از فتیله ترتیب نماید و در چراغدان نهد و قدری روغن بر و

فصل دوم

ریزد و آب بسیار در روی کنند فی الحال برافروزد و آب مانع شعله او نگردد فصل دوم
سراج الحرب است و آن دو چراغی که بر می افروزند و ایشان با هم محاربه میکنند و این از
عجایب احوالست عملش اینست که در یک چراغ [illegible]
وضع باید کرد و در دیگری [illegible] برین وجه کرش دو فتیله از حریر
ابیض بتابد و هر یک را بیک از آنچه مذکور شد بیالاید و در سراج علیحده نهد و بدین اولا و
برافروزد و هر دو را مقابل هم وضع کند که با هم محاربه نمایند و سبب تحیر ناظران شود
و گفته اند که اگر فتیله به [illegible] و دیگر به [illegible]

سراج الصلح

فصل سیم [illegible] بیالاید و در دو سراج نهند همان صورت وقوع یابد فصل سیم
سراج الصلح است و این دو چراغ اغرب چراغها باشند اگر نزدیک هم باشند شعله ایشان بهم
متصل گردد و نور ایشان یکی شود و اگر دور باشند شعله یکی از ایشان قصد کند با تصال دیگر

وجستنی از ایشان محسوس گردد و اگر چراغی بود که او را دو طرف باشد یا چهار
طرف و هر طرف یک فتیله نهند و برافروزند عمل ایشان زودتر اثر کند و صورت
عملش اینست که بگیرد [illegible] و شحم [illegible]
و هر یک را علیحده مقتول سازد و در چراغدان برافروزد بروغن زیت یا صاف

سراج الوجهین — فصل چهارم

یا زنبق آنچه مذکور شد بنظر در آید فصل چهارم سراج الوجهین و آن چراغیست که
چون برافروزند اهل مجلس نور او را بینند و هر که در مجلس نباشد هم مجلس نگرد
چراغ نور نبینند و این عمل غریب است و عملش اینست که بگیرد شحم الماس و لفلفین نیز
گفته اند و بگدازند و فتیله از کتان بدو بیالاید و مقدار [illegible]
سوده بروی بپاشد و بروغن نفط برافروزد هر که در پیش وی بود مطلق روشنی این

سراج الضفادع — فصل پنجم

چراغ نه بیند و هر که خارج آن نه بنشیند فصل پنجم سراج الضفادع است
که چون برافروزند و بروی آب تعبیه کنند هر ضفدع که در آن آب باشد ساکن گردد
و مطلقا آواز نکند و این چراغ را بدین وجه عمل کند که شحم تمساح و شحم [illegible]
[illegible] جداجدا ایکدازند و با یکدیگر بیامیزند و مقدار [illegible] کوفته نرم کرده
بایشان مخلوط میسازد و بروغن زیت پاک چند روز تشریب می نماید چون ترتیب تمام
یافت

سراج الید — فصل ششم

تمام یافت یعنی امتزاج کلی میان ادویه مذکوره واقع شود فتیله کتان بدان باید آلود
و در آن چراغدان بسی روغن زیت باید افروخت بحیله که چراغ بر روی آب تواند تعبیه
کرد هر ضفدع را که نظر بدان چراغ افتد خاموش گردد تا چراغ باشد ایشان آواز نکنند
فصل ششم سراج الید و آن چراغیست که شعله و اطفای او در دست عاملست
چون نزدیک وی آید و کف دست خود را بکشاید و پیش چراغ برد فی الحال فرو نشیند
و چون دست در و برد و فرو بندد در زمان مشتعل گردد هر چه تکرار در آوردن و
بردن دست کند همین صورت واقع شود و وجه حکمت این عمل آنست که بگیرد [illegible]
[illegible] هندی و از آن نرم بکوبند و آب [illegible] عجین کنند و هر دو کف دست
خود را بدان نطلیه کنند و اگر مقدار [illegible] با آن منتظم گردد
عمل کاملتر بود پس چون دست آلوده را بدین ادویه در پیش چراغ بگشاید نور او منطفی گردد

سراج النصاری — فصل هفتم

و چون قبض نماید نور سراج اعاده کند بهمان طریق که بود فصل هفتم سراج النصاری است
و ترسایان فرنگ این عمل را میکنند و در دیرها حفظ از جهة ضیا و این چراغیست که در
جمیع دوایا اگر سه است و اگر چهار و اگر بیشتر است یک چراغ روشن میکنند پس آن شعبه

ساخته اند که یک چراغ که روشن میسازند همه چراغها روشن میشوند تدبیرش چنانست
که همه چراغها را از روغن میسازند و فتیله ها را درو وضع میکنند بروجهی که
چون آتش بدو رسد فی الحال روشن گردد [رمز]
[رمز] شده میگیرند و فتیله میکنند به [رمز] مخلوط به دهن البان
و آنرا از چراغی بچراغی کشیده بسر دو میسازد بطرف فتیله که وضع در آن چراغ است
و همچنین از آن چراغ بچراغ دیگر چندانکه باشد پس چون یک چراغ روشن شد چراغ دیگر نیز
روشن میگردد و گفته اند اگر [رمز] مسحوق ادر رگوی بچید و از و فتیله کند و
در چراغدان ها نهد و یکی بر بالای دیگری بمقدار نیم زرع وضع کند و بالایین را برافروزد
هرگاه که او را بکشند زیرین در گیرد **فصل هشتم** سراج الصوت و این مضحکه عجیبست — *سراج الصوت* *فصل هشتم*
چون این چراغ برافروزند و بدست کسی دهند جهت ها را از و صوت و صدا ظاهر گردد
که موجب خنده باشد و هر که بشنود بخندد عملش اینست که بگیرد [رمز]
[رمز] مسحوق و سحق او بدهن [رمز] پس فتیله بدان بیالاید
و بدهن زنبق روشن کنند و باید که حامل چراغ را قبل از آن تبخیر بخوراند ممزوج بمقدار
از بیضه النمل که چون چراغ بدست وی دهد فی الحال آنچه مذکور شده از و ظاهر گردد — *نوع دیگر*
بگیرد

بگیرد [رمز] و در خرقه ملفف کند و در
سراج جدید برافروزد و حامل از آنها همان حالت دست دهد **نوع دیگر** بگیرد [رمز] — *نوع دیگر*
[رمز] و خشک کند و در خرقه کتان پیچیده فتیله سازد و در چراغ
نهد بدست کسی دهد که برافروزد چون برافروزد از و صورتها ظاهر گردد که سبب خنده باشد
تا وقتی که از دست بنهد یا بیفکند بزمین **فصل نهم** شمع الخشب چوبیست که چون برافروزد — *شمع الخشب* *فصل نهم*
مانند شمع روشنائی دهد عملش آنستکه بگیرند چوب سفید پاکیزه که دور از خوشبو باشد
و از روغن [رمز] بینداند و [رمز]
[رمز] خردل باید و به [رمز] بیالاید و در آن چوب طلا کند هر وقت
که آن چوب را نزدیک آتش برد چون شمع رود برافروزد **نوع دیگر** بگیرد [رمز] — *نوع دیگر*
[رمز] و سحق کند تا [رمز] پس سحق
با صابون که با کبریت سحق کرده باشند تا مانند مرهم شود و بر خشب یا قصب طلا کند مطلوب
حاصل شود **فصل دهم** شمعه الذهب شمعیست که چون برافروزند خانه چنان نماید که — *شمعه الذهب* *فصل دهم*
تذهیب مطلا کرده اند و دیده از مشاهده آن خیره میگردد بگیرد از [رمز]

[رمز] جزوی و از [رمز] اصفر جزوی و از زرنیخ جزو باشد
سوده نیکو به حریر بیرد و در [رمز] مخلوط کند آنگاه خرقه از قطن مصبوغ
به [رمز] فرا گیرد و او را در میان [رمز] مذکور ملفوف سازد
و چون شب در آید لستان جزوی از [رمز] که وزن او ربع درم باشد
و مثل او [رمز] و برابر او [رمز] و این مذکورات را در مجمر آتش
در وسط بیت که مغلول الابواب باشد و تبخیر کن و شمع مذکور را در میان خانه برافروز
که چنان نماید که همه خانه را بطلا آلوده است و برق و شعاع او ابصار را خیره کند
فصل یازدهم شمعه الحمد و آن چنان باشد که ریح شمع بر آشد و مقدار [رمز]
[رمز] بر بالای آن ترکیب کند و برافروزد روشن بسوزد و آتش
بان فروزد **فصل پنجم** در خواتیم و انواع اعمال او و یکبار فصل در می آید **فصل اول** — *خاتم الحرکه*
خاتم الحرکه **خاتم الحرکه** است این خاتم را برصاصه یا مس یا بر حجر یکی که وضع کند
متحرک گردد صفتش اینست که بگیرد [رمز] و در
زیر زبان نگاه دارد تا لعاب او در دهن جمع شود پس خاتم فرا گیرد و بدان لعاب
بر ساحته برصاصه یا منحرف نهد فی الحال متحرک گردد و از جای خود برود
نوع دیگر

نوع دیگر بگیرد خاتمی که از دانگ و نصف نقره ساخته باشد و ترکیب کند بروجهی
از فشر [رمز] یا از حجر اگر و این شکل الحکم بر آن بلو
بر آن فص نویسد و بر حجر یکی نهد که متحرک گردد [شکل] و بر آن نوع
دیگر خاتمی از حدید بسازد و در نگین آن [رمز] طیار وضع کند و در روی او نوشته
بر وجهی که ظاهر نباشد آن نیز بر جامه متحرک گردد و مشی کند بقدرت خدای تعالی **فصل دوم** — *خاتم الماء*
خاتم الماء و آن خاتمیست که بر روی آب بایستد صفت آن چنان است که وزن
او باید از دانگ و نیم زیاده نباشد و نگین او [رمز]
[رمز] باید در غایت خفت که بالای آب بایستد و به ته آب نرود
و نوع دیگر آنست که چون در ظرف آب نهد بعد از زمانی حرکت کند و از ظرف
آب بیرون افتد و آن نور سطح لی است که بر طرف نهاده انگشتری و آن وضع کند و آن — *خاتم النار*
تعلق بعلم ندارد **فصل دوم** خاتم النار و آن خاتمیست که چون بر آتش نهند
فی الحال از آتش بگریزد و آن چنانست که خاتم از فولاد بسازند بقدر نگینی و آن را دو
طبقه ترتیب داده بر روی آن ضم کند و میان طبقه سوراخی باشد بقدر سوفار سوزنی

واآن سوراخ معدار [cipher] درو
ریزند وآن سوراخ را بقطعهٔ از کاسل اصفر بلحم نمایند وچون این خاتم بر بالای حجرات
نهند اندک وقتی درحرکت آید و دور افتد **فصل چهارم** خاتم الحمام است
آن خاتمیست که چون بر زبان حمام نهی درحرکت آید ولغایت عجب نماید وصنعتش
اینست که خاتمی بسازد [cipher] از فضه لغایت رقیق وازثقبه که در او باشد
قدری [cipher] درو ریزد وسر ثقبه را به [cipher] یا بمرصه
استحکامی داشته باشد محکم سازد و در انگشت کند چون در حمام از انگشت بیرون کرده
بر زبانی گرم نهد درحرکت آید وبیرون حمام نیز در هر موضع گرم نهد متحرک در نظر غریب نماید
فصل ششم در عجایب قنانی ودرین باب چهار نوع فصل سمت تحریر می یابد
فصل اول قنینة الاشتعال وان شیشه ایست که از اکسر او مشتعل باشد
مانند شمع افروخته وآن چنان بود که بگیرد عصود [cipher] و
قدری [cipher] درو ریزد و در آتش بگذارد تا بجوش آید و دخان متصاعد گردد
پس سر او را بآتش اندک سستی باشد بدان دخان دارد که فی الحال مشتعل گردد و زمانی
دراز افروخته نماید **نوع دیگر** بگیرد قنینه واسع البطن ضعیفه الضخم مثل گلاب والی
و مقداری [cipher] درو ریزد پس از ان کفی از [cipher] بدو
باشد

خاتم الحمام

جمع قنانی یعنی شیشه

بباشد و سر پوشیده در آتش انگشت نهد تا بجوش آید چون بیند که دخان برآید
وبخار ظاهر شد آتش نزدیک او برساند فی الحال مشتعل گردد و شب خانه را روشن
نماید **نوع دیگر** بگیرد شیشه دراز گردن صافی و بصفوف از نور بسازد از [cipher]
[cipher] و یک کف [cipher] درو
افکند و بمقدار درهمی [cipher] نیز در دست القا کند در آتش انگشت نهد تا بجوش آید چون
دخان متصاعد یابد [cipher] بدان دخان نزدیک برد برافروخته گردد
مانند شمع **فصل دویم** قنینة الضوء است وآن شیشه ایست که در شب از آتش
روشنائی دهد وعملش خالیست که شیشهٔ که لایق داند مقدار [cipher]
[cipher] درو ریزد و قدری [cipher] بروی نیز کند که از جو
عظیم ظاهر گردد و باید که زجاجه ضیقة الراس باشد و در مکانی مرتفع نهاده باشد
لیث تاریک **فصل سیم** ضوء الغلی که آب در او بی آتش بجوش آید عملش
اینست که بگیرد شیشه دراز گردن و [cipher] درو افکند
پس مقداری از [cipher] مسحوق منخول درو ریزد که بجوش آید
جوشیدنی قوی پس اگر شیشه را بر کف دست بگیرد عجیب تر نماید واگر بر روی یخ نهد جوشش او

قنینة الضوء

ضوء الغلی

عجیب تر باشد **فصل چهارم** قنینة الخفط است وان شیشه ایست که اگر از
مکانی رفیع بیفکنند سالم بر زمین آید خالیست که زجاجه را بر سازد از [cipher]
[cipher] با از [cipher] خالی چه
موضعی از وخالی بماند و سر او را به [cipher] محکم گرداند و بیفکنند از بلندی که
چون بر زمین رسد مطلق بشکستن لوی راه نیابد اما زمین خاک نرم باید و حجر و حصی نداشته
باشد و بعضی گفته اند که شیشه غلیظ و پر حشو در حلق او باید پس صحت بر قولی بتجربه
معلوم گردد **فصل هفتم** در عجایب التماثیل است و کیفیت عمل آن چهار عمل
در چهار فصل مرقوم میشود **فصل اول** تمثال النار است که تمثالی را گویند
از چوب ساخته که آتش مشتعل گردد و آتش در اطراف بگیرد و او را النور نیز خوانند وصفتش
اینست که بگیرد از [cipher] و [cipher]
[cipher] برابر پس بر دور اصل کند با عصاره عوسج و با [cipher]
[cipher] برامیزد و چند چهره بتعفن بران ممزوج ارزد و بدین آب طلا کند
هر چوب که خواهد بشکل که آراسته باشد بگذارد تا خشک شود تا بنیاد تا لثاهی عمل بجا آورد
که درکنار از فایده عظیمست و چون تمثال از ابر آتش افکند نسوزد مطلق و... عمل با حفظ
کرده

تنبیه الخفط

عجایب التماثیل

تمثال النار

کرده باشد چون این تمثال را در آتش افکند آتش فرو میرد و بس عجیب نماید **فصل دوم**
تمثال الذبابست که چون بر خوان وضع کنی مگس گرد آن بگردد عملش خالیست که بگیرد
[cipher] قوی الرایحه سرخ یا زرد و [cipher] باهم هر دو را سحق کنند و با
ماء بصل الفار عجین نماید پس دست حوز را بر غن زیت سالم بیالاید واز ین خمیر صورت
مگس بسازد که مگس در دست دارد چون این تمثال ساخته شد لستانند از [cipher]
برتر بحدیم وارجوز ماش دو دانگ همه را سحق نموده با بصل الفار عجین کنند و تمثال را بدان
نطلیه کنند و بگذارد تا خشک شود هر گاه که خوان حاضر گردد آن زمان و مکانی که مگس بسیار باشد
این تمثال را از خوان نهد مطلق مگس نزدیک خوان نیاید **فصل سیم** تمثال الظهور والاختفا است
وآن دو تمثال است یا مخفی و دیگر آشکار وان لغایت بلیح است و عملش اینست که دو تمثال را باید
از موم بشکل یکی از جانوران آبی چون بط یا ضفدع در ظرفی از آب افکند که فی الحال یکی بر زیر رود
و یکی بر روی آب ایستاده پس چون یک ساعتی صبر کنند گویند اگر در زیر آبست که بر روی آن بیرون آید و از آنکه
بر روی آبست که بر فرو برود فرو رود و وجه حکمت درین است که یکی با [cipher]
[cipher] باشد و حشو دیگری [cipher] یا قطعه [cipher]
[cipher] که محشو بود اول بقدر دو محشو بود تا بند نقره بیالاکند بقعر فرو رود و

تمثال الذباب

تمثال الظهور والاختفا

تمثال الالتقاد الاظهار

کلاکه دران عمل اخفا میکنند اینست که همین دارو باز تمثالین مفتوح می باند ترجم کوید که
اعتدال میزان ظهور و خفا معالجه دارو دارد و از ضرور یاتست و بجهت تجربه کنند
بدست می آید **فصل چهارم** تمثال الالتقاد الاظهار و این نیز دو تمثالست که چون چراغ
افروخته پیش یکی از ایشان برند او نیز افروخته و چون نزد آن دیگری رسانند باز روشن شود عکس
خیالست که دو مرغ لب زده بهر شکلی که خواهد از گل یا سنگ یا چوب یا غیره از فلزات در دو
موضع ترکیب کنند که قریب بهم باشند چراغی بهر فتیله و روغن که خواهد ازو وزرد
و چون پیش یکی از این دو صورت برد تیره شود و چون نزد دیگری برد روشن گردد و حکمت این
آنست که در منقار هر مرغ مقداری از [cipher] تعبیه باید و در
منقار دیگری قدری از [cipher] چراغی در اول خاموش و در ثانی مشتعل
گردد و قولی آنست که در دهن مرغ [cipher] اقی مسحوق ممزوج بدهن
بلسان باید نهاد و در دهن دیگری قدری از [cipher] و
[cipher] والله اعلم **فصل هشتم** عجایب الاقداح و از معروفات

قدح اللعب

او پنج نوع هریکی در فصلی ایراد میشود **فصل اول** قدح اللعب و آن قدح اللعب
و آن قدحی است که دو تمثال بط یا دو سمک بر روی افکنند و ایشان در آن قدح بازی
میکنند و بر می آیند و فرو میروند و گاهی بهم جمع میشوند و چون از هم جدا گشته باز

بیاز

بیازی در می آیند و دیگر بار جمع میگردند طریقش اینست که یک [cipher] که بشکل آب باشد
در قدحی ریزند و بشکل دو بط یا دو ماهی یا دو ضفدع که پر از [cipher]
[cipher] سازند در غایت تنک و نازک و هر یک در یک طرف
قدح نهند که ایشان بازی کنان طاید و نازل شوند تا بهم برسند و بعد از تفصیل باز بهم
جمع گردند و این لعبات عجیب نماید مترجم گوید که این عمل در باب تماثیل لایق تر بود

قدح الخلو

مؤلف در باب اقداح آورده است **فصل دوم** قدح الخلو است و این دو قدح
است که یکی را در دیگری ریزند که یک قطره از و زیادت نیاید و این نیز لعبات غریبست
و عملش اینست که یک قدح مملو باشد از [cipher] و دیگر از [cipher]
[cipher] پس وقتی که آفتاب می تفغ گردد و حرارت در مواد پیدا آید
آن قدح را که اول مذکور شد با زعفران بشمس وضع کنند و اندکی اندکی از قدح ثانی در آن
قدح می ریزد چه آن آب اول [cipher] میگردد و آب دوم بجای او میشود

قدح الفصل

تا آنکه قدح ساعت آب قدح دیگر مشهود گردد و غریب نماید **فصل سیم** قدح الفصل
و آن قدحیست که در روی [cipher] با آب آمیخته باشد و خواهد که میان حلال و حرام
تفصیل کند و نزد اهل دین و ذکا می باشد که بدین نوع علمای آشنه می نمایند و شرطهای بنید

واگر کسی را اراده این عمل باشد باید که فتیله از [cipher] داشته باشد
پس قدح ممزوج را بر یک طرف نهد که علوی داشته باشد و قدح خالی را با سفلی زیر
دست او نهند و آن فتیله را با بتر ساخته یک سر در آن قدح ممزوج افکنند و یک
سر در قدح خالی که بقدح خالی آب آید و آن چیز دیگر هم که در آن قدح بوده قرار نماید

قدح الجبنه

فصل چهارم قدح الجبنه است و آن قدحیست که فی الحال آب او منجمد گردد و آن
خیالست که یکمرد [cipher] داد و را از قشر اعلا و نواه پاک سازد و در
صره با خود دارد پس چون خواهد که این عمل نماید قدح آب طلبد و از این دارو که
دارد بسبک دستی قدری در وی ریزد و یک ساعت سرش را بپوشد تا منجمد گردد

قدح الدم

فصل پنجم قدح الدم است و این عمل خیالست که قدح آب صاف در دم
قدح پر خون شود و عملش اینست که قدح از آبگینه پاک که پر از آب صاف باشد تا
نزدیک لب برد لطایفی که عزایم میخوانند در آب میدمند و در جای باید که
حبی از حبوب [cipher] در دهان داشته باشد
و بوغی سازد که از آب دهن او چیزی بدان آب داخل شود که در حال تمام

آب

عجایب البیض

آب خون صاف گردد **فصل ششم** عجایب البیض است و اعمال او

بیضة القبه

بسیار است و از جمله شش نوع در شش فصل مذکور میگردد **فصل اول**
بیضة القبه است و این عمل خیالست که بیضه بزرگ را در شیشه کنند که دهنش
تنگ باشد تدبیرش آنکه فراگیرد بیضه را در وقتی که خارج شود و فی الحال در
[cipher] که اندک [cipher] بر و حل کرده باشند
در افکنند و بگذارند تا وقتی که نرم گردد پس بحکمت او را در شیشه کنند و بعد از آن

بیضة الطیران

آب صاف بر سر او ریزد که بحالت اول باز گردد و محل تعجب باشد **فصل دوم**
بیضة الطیران و آن بیضه ایست که طیران کند و بهوا رود و صفتش آنست
که بستانند بیضه [cipher] و سوراخ کرده هر چه در او
هست بکشد و خشک سازد و از [cipher] پر کنند و ثقبه او را محکم نماید و در مکانی
گرم بگذارد که فی الحال از شش حضار میل ارتفاع نموده بجانب هوا برود و
روی بعین الشمس آورد و اگر بیضه را در حمام نهد در شعاع آفتاب که از روزن
حمام بر زمین افتاده باشد میل بهوا کند و خواهد که از روزنه حمام بیرون رود و

بیضة النار

و عجیب نماید **فصل سیم** بیضة النار است که در آتش افکنند و نسوزد و حاصلش بیضه مدبر است بحکمت و تدبیر او و آن مهمست طبیخ است تا وقتی که استحکام عظیم یابد و گفته اند که اخراج کند این بیضه را بالتمام و نقبه را [cipher]
[cipher] محکم کند و جفاف نموده در آتش افکنند نسوزد **فصل چهارم** در عجایب متراقد و آن چیزهائی باشد که مردم را بیخود کند یا در خواب کند نه زوجه معهود و آن دو نوع است یا باکل و شرب و دوم بغالیه و بخور و شمامه و تدخین و هر نوعی در فصلی مذکور میشود **فصل اول** در آنچه باکل و شرب واقع شود بگیرد [cipher] و حب [cipher]
[cipher] اجزا را برابر و هر یک را جدا جدا بکوبد پس بیخته باهم بیامیزد بطعامی که خواهد داخل کند هر که از آن طعام بخورد فی الحال در خواب شود **نوعی دیگر** بگیرد [cipher] و بیاغاره و در آب [cipher] پس در زبان رطب دفن کند سه شبانروز تا خاصیت آن بتعفین ظاهر گردد مانند آبی شود پس بگیرد در ارحش مقدار بس با آن قدری که خواهد کوفته و بیخته بدین آب که بصوف مصفی کرده عجین کند

داو فرض

و افراص سازد و خشک کند هر که قرصی از این افراص بخورد فی الحال بخسبد و در ورز روزی که تجربه کرده بود و استماع افتاد که گفت تا ازین دوا کافیست در حصول مطلب **نوعی دیگر** شربتی که بخوردی دست دهد بگیرد از [cipher] دو درم و از [cipher] برابر و هر دو را بکوبد و در زجاجه کرده آب بر ایشان بریزد چنانچه چهار انگشت بر روی ایشان باشد و گفته در زبل رطب تعفین نماید و چون خواهد که کسی را بخواب اندازد از آب در ظرف زجاجی ریزد و پنج روز در آفتاب نهد بعد از آنکه نزدیک دماغ آن کس آورد که بوی آن بمشام آن کس رسد فی الحال بخود گردد و حاضر باید که دماغ خود را بقطن بروغن بادام آلوده خوشبو بسته باشد مولف این عمل را در باب مشمومات آورد **نوعی دیگر** افیون و سوسن و [cipher]
[cipher] از هر یک جزوی بکوبد و بیزد و با آب [cipher] تازه بید که از اصفصاف گویند عجین سازد و خشک کند پس دانگی از بنگ کفایت باشد که جهت نوزا در خواب افکند **نوعی دیگر** بگیرد [cipher] و [cipher]
[cipher] و عاقرقرحا و قشر خشخاش و [cipher]

اضافه

[cipher] از هر یک جزوی بکوبد و بیزد و با آب صفصاف عجین سازد و شربتی از و بوزن دانگی باشد بشرط آنکه باید و جز از بسبید و غیر آن نیا میزد و این دو را زنده کسی را بهوش سازد **نوعی دیگر** افیون سه جزو [cipher] و بذر البنج و اقماع ورد خشخاش از هر یک دو جزو [cipher] از یک جزو مجموع را بکوبد و بیزد و بعضی بحل آمیخته بیست روز تعفین نماید شربتی از و بمقدار فوفل هر که بخورد بیهوش شود و افاقه نشود و اگر از جوز دل زیاده باشد شاید که بیم مردن باشد لواطه جزء اجزا دوایه که از سمومات است افاقه او چنان باشد که با دو دستهای او را با آب سرد بشویند و حلق حمر کند و جوز دل مسحوق منخول در آن افکنده باشند چند نوبت مقطعه نموده از عبرا در ریزند **فصل دویم** در آنچه بتدلو و بخار و دخان وقوع پذیرد غالیه منومه اصل [cipher] اصل [cipher] واصل [cipher] از هر یک جزوی بگیرد و اصل [cipher] و بذر و [cipher] از هر یک دو جزو همه را بکوبد و بیزد و باهم برآمیزد و در آب غوزه بنهد و با آن در زجاجی شانزده روز در آفتاب گذارد و هر یک ساعت حرکت دهد و بعد از آن در زدب از دل در گذرانده بگیرد تفل او را بر هر یک درم از آن دانگی مشک و قیراطی عنبر خام و دانگی دهن البان

اضاف

اضافه نماید و در ظرف نگاهبسته سر پوشیده محافظت کند بوقت حاجت هر که ازین غالیه استشمام نماید فی الحال بخواب رود **نوعی دیگر** بگیرد [cipher] الروح و [cipher] و افیون و بذر [cipher] از هر یک جزوی بکوبد بیزد و در شمامه مرف کند پس هر که شمامه را ببوید در وقت بخود گردد و بزیبق افتد اگر خواهد ترتیب کند یعنی غالیه سازد این مسحوق را بدهن [cipher] برامیزد تا در قوام غالیه آید پس از آنکه از غالیه خوشبو داخل کند و شمیم کند هر که خواهد که بکدام امان نیاید و بیهوش شود و افاقه حاصل نگردد الا بعد آنکه لعقه **نوعی دیگر** شمامه که در وقت بیهوش گرداند و این عمل موقوف دخان دهن [cipher] است و این روغن را چنان گیرد که روغن بگخذ میگیرند و چون این روغن گرفته شد دخان بگیرند مشابه که از روغن دوده پر از سیاهی اخذ میکنند پس [cipher] بادی مخلوط نماید و شمامه سازد مطلوب حاصل شود **نوعی دیگر** که منوم تمام اهل مجلس باشد بگیرد بذر [cipher]
[cipher] و بذر [cipher] و بذر [cipher]

وچند پیستر و جوز ماثل و قرنیون و [illegible] وافیون
ص م غ ا ل ت و ش
[illegible] باعصاره یاسمین مجموع را کوفته
ا ل خ ا ل ص ا ل م ص ر
در حقه نحاس سد و دل آتش تعفین نماید در زیر طلب آمر اح یابند و قلش بکهنه ات
و اوسط چهارده روز و اجابت دیگر روز پس بردارد و خشک کند و بوقت حاجت
بخور کند و باید که بینی خود را بقطنه که بروغن گل آلوده سد و دکنه و تکمفات از پنی دوا
با مثقالی عود و مرزنجوش بر آتش بخور کند چون بخار او بدماغ کسی رسد در ساعت بخواب رود
نوعی دیگر شمعه که دهان او همان عمل کند بگیرد [illegible]
[illegible] معصفر و مرارة قرش و علم اصفر مسحوق بدهن بنج و کندش و کافور و
افیون از هر یک جزوی همه را کوفته بهم بیامیزد و [illegible]
بسرشند تا چون شمع شود و فتیله بدین مذکور بیالاید و بوقت حاجت در مجلس بر
افروزد و بینی عامل باید بسته باشد **فصل یازدهم** در ملاعب النار و از جمله
ملعوب الفم
یازده نوعست در یازده فصل **فصل اول** ملعوب الفم و آن چنانست
که آتش را در دهن از ید و بسوزد و عملش اینست که بگیرد [illegible]
[illegible] و نجابه نرم و آب او را فرو نبرد پس آهن تفته سرخ شده را در آب برد
دربان

و زبان سخن گوید که هیچ ضرر بوی نرسد و نعایت عجب نماید و اگر بلع [illegible]
در دهان گیرد همان که گفته شد عمل نماید همین صورت دارد و گفته اند که [illegible]
[illegible] نیز همین عمل کند و اگر باب [illegible] و با [illegible] و بعضی
ملعوب الجمره
کند این عمل بهانه دست دهد **فصل دوم** ملعوب الجمره و آن چنانست که
جمره آتش در دست گیرد و دستش نسوزد بگیرد [illegible]
[illegible] و سحق نماید پس بستانه [illegible] و مقدار
از عصاره [illegible] و سموف را بدین مذکورین عجین کنند و هر دو کف
ملعوب الثوب
دست بدان مالد هر چه جمره آتش بر کف نهند نسوزاند و اگر بگیرد [illegible]
[illegible] ابیض و بیامیزد و دستها را بدان بیالاید مطلوب حاصل شود **فصل سیم** ملعوب الثوب
و آن چنانست که آتش در جامه زنند و نسوزد و صفتش اینست که بگیرد [illegible]
[illegible] و قل یا توخ از هر یک جزوی و نرم بکوبد
و با [illegible] سحق نماید و چند نوبت بسقیه کند و خشک کنند
و در صره نگه دارد و چون خواهد که عمل کند از این [illegible] بر جامه آتش کند و
از این دوا بر وی بپاشد و اگر آتش بر او زنند هیچ ضرر بجامه آتش نرسد و چون خواهد

ملعوب [illegible]
که شکی در آب بپرد بپاشد منظور گردد **فصل چهارم** و آن چنانست که دستها را در میان
آتش برد و زیر و بالا کند و نسوزد و طریقش اینست که بگیرد افیون [illegible]
[illegible]
[illegible] و با یکدیگر ممزوج
بطریق حکمت و تا نزدیک مرفقین بدان بمالد و بین الاصبعین را که میان انگشتانست
خوب احتیاط کند و اگر سه نوبت بمالد بهتر است پس هر چه خواهد بدستهای خود با آتش تواند کرد
و هر چه را باین دوا بمالد مطلقا در آتش نسوزد و گفته اند که از زنک جواه سرخ و [illegible]
[illegible] نیک بساید [illegible] و سحق کنند و
ملعوب الاصابع
کافور با این بیامیزد و بر هر عضوی که بمالد در آتش نسوزد **فصل پنجم** و آن چنانست که انگشتان
چون شمع برافروزد که مجلس روشن گردد و نسوزد و عملش اینست که از پوست زنگین
مانند پیله چیزی ترتیب کند و پنج انگشت را بدان بپوشد و [illegible] نیز میشود پس بدان روغن قطران
عمل کند و [illegible] بر وی بپاشد و آتش در وی زنند
که چون شمع برافروزد و باصابع ضرری نرسد **نوعی دیگر** گفته اند که اگر آب طلق و کاف
کابلی بساید و با خل حادق الکافه قدری کافور در کف دست با آن بیامیزد و در روغن نفط الوده
ملعوب [illegible]
هر انگشت بمالد چون چراغ افروزد و کر عجب نماید **فصل ششم** ملعوب [illegible] و آن
دو نوع

دو نوع است اول بخور بر ثوب که بر روی جامه و خرقه ریزد و مطلق نسوزد بستانند
[illegible] در غایت صفا و [illegible] محلول بر جامه بیالاید و آن
جامه را در بخور آتش بالای وی بریزد و بخور بر آتش نهد هیچ ضرر به وی نرسد دوم
بخور بر کف و آن چنانست که در کف دست خود کند و آتش در مجلس بخور بسوزد
و همه حضار تعجب کنند عملش اینست که بگیرد [illegible] محلول و قدری از آب
[illegible] بیضا و باهم عجین کنند پس بستانند [illegible] سفید و رقیق
البیض و با ادرار مذکور بیامیزد و باهم سحق کنند الکافه دست خود را بدان طلا کند و
ملعوب الاقدام
بگذارد تا خشک شود تا سه نوبت پس نوبت از آن آتش بلند بر کف دست خود نهد
و عود و عنبر و هر چه خواهد بخور کند که دستش نسوزد **فصل هفتم** ملعوب الاقدام و آن
چنانست که قدم بر آتش نهد و نسوزد و صفتش اینست که بگیرد شحم [illegible]
[illegible] و پای خود را به آن بیالاید تا سه نوبت پس پای بر آتش نهد کف پا را هیچ ضرر نرسد و گفته اند
که اگر دو قدم به [illegible] بیالاید همین عمل کند و اگر دست بدان آلوده کنند در آتش
ملعوب التنور
برد ضرر نکند و اگر پای را قدری بدان بیالاید هر چند در زیر آتش کند اصلا در جوش نیاید **فصل**
هشتم ملعوب التنور و آن چنانست که بدان در تنور آتش رود و سالم بیرون آید

حکمتش اینست که بگیرد ... 8 ٩ ٥ سفید و عجین کند از العدل سحق خوب به
... ٥ X ... X ٧ ... ٥ ... و تمام جسد خود را بدان طلا کند پس استانه
8 ٧ ... مملول و باز بهمان ... ٥ ... X ٧ ... ٥ ... عجین ساخته
بر بدن مالد و اگر هر دو طلا را مکرر کند عمل کاملتر شود پس بعد از طلاء به در تنور در آید و
زمانی در میان آتش باشد پس بیرون آید اصلا مضرتی نیابد **فصل نهم** ملعوب
المندیل و آن چنانست که مندیل در آتش افکنند و آتش در وی گیرد و یک تار او نسوزد
و این نیز غریب است بگیرد ... X ٧ ... و سحق کند باب گزیره تازه و مندیل
بدان تطلیه کند و بعد از خشک شدن در آتش افکند در گیرد و یک تار او نسوزد
نوعی دیگر پستانه نارنج تازه بر مندیل فشارد چنانچه همه را تر کند پس نزدیک
آتش برد که الحال آتش در وی گیرد و منقطع گردد و مندیل نسوزد و شنیدم که خرقه
را بعرق سیر آلوده در آتش زنند همین عمل کند و دست نیز چنین است **نوعی**
دیگر چون خرقه را بزیبق و شب بپالایند وقتی که باب ملح تلخ عجین کرده باشند
در آتش نسوزد **فصل دهم** ملعوب العین و این چنانست که بگیرد دو جزو از
... ٧ ... H ٩ ... که در دیگ یا ظرف مس کند در روی حجرات یا باد که آب
بر روی آتش در جوش باشد و عامل دست در آن آب جوشان کند دستش نسوزد

دیگر

ملعوب المندیل

ملعوب العین

و عملش اینست که جزوی از بورق سحوق در روی ریزد که غلیان قوی در وی پدید آید پس
عامل دستها خود را در آن ظرف جوشان کند دستش نسوزد و عملش اینست که جزوی از
بورق سحوق در روی ریزد که غلیان قوی در وی پدید آید پس عامل دستهای خود را در آن
ظرف جوشان زند و در آورد هیچ ضرر نیابد و در حقیقت این عمل از ملاعبات
نه آتش **نوعی دیگر** و این ملعوب نشترست که دست در روغن جوشان زنند و نسوزد
و این عمل رایج در هندوستان کرده و دانه نخود را از میان دیگ جوشان برد **نوعی**
دیگر این ملعوب نارست بگیرد ... ٧ ... تازه و بفشارد و مقدار دست بعتیق
H ٥ ... ∇ بر وی ریزد بر وجهی که عصاره را بپوشد در دیگ کردن که آتش بنهند و بگذارند تا بجوش
سخت در غلیان جوشش دست در آن دیگ کند که آب خالص بخون سرد بود و دیگ او را
مضرت نرساند **نوعی دیگر** ملعوب الحدید که چون آهن سرخ کند و بر دو بمالد و سرد
کند در آتش در وی بازند مشتعل گردد و قدری روشنی بخشد و این وقت غریب نماید که از
همین الصورت شمع چراغ ساخته باشند و سلطنت که بر کار رود و شمشیر و گرز و هر چه از
آهن سازد همین را تواند کرد والله اعلم **نوعی دیگر** لعب الحدید است که چون آهن
را سرخ کند و این کس زبان خود را بر و مالد نسوزد یا چیزی گرم در دهن گیرد و ضرر
نشود و آن چنانست که عاقر قرحا و مویزج و برگ نار را بهم بکوبد و در دهن گیرد

ملعوب النار

ملعوب الحدید

لعب الحدید

و بخاید بعد از آن زبان را با آهن گرم شده بمالد ابدا نسوزد همچنین اگر چیزی
سوزان در دهن گیرد و بخورد نسوزد **فصل دوازدهم** در طاعت آب‌ها
و آن پنج فصل است **فصل اول** ماء المحرق است و این را ناره گویند
و او آبیست که بهر جا ریزد فی الحال بسوزد و عملش چنانست که بگیرد حجر
مرقشیثا ذهبی در غایت صفا و لون و از ارسنیک علی السوا سازد و در جام آبگینه
کند و شیر بالای آن سرکه ده بنهد و بامداد در ستوی خضرا کند که مطین بطین الحکمت
باشد و بس حرارت ترکیب کند و بقرع و انبیق بچکانند و نکته کار در باب تقطیر آنست که
دو ارسنیک آتش نرم کند نفس سیکه مذکور در اسفل برهنه باشد و الا هیچ
مقطر نشود و اول قطرات او آب سیاه باشد آنگه آب زرد پس آب سفید جمع را
بالکلیه بکر انضمام دهد و بیست و چهار روز در ستوی خضرا شود و الراس دردیر
دفن کند دهر دو سه روز زیر را تغییر دهد و بعد بیرون آورد و در زجاجه چینی که در
غایت محکمی باشد حافظت باید کرد که آن آبیست و چه زرد پس از آن
هر جا به که قطره از آن بدو رسد فی الفور بسوزد و گوشت حیوانات و چوب
هم ابلی عمل کند **فصل دویم** ماء الغلی و آن آبیست که بی آتش بجوشد عملش
اینست

ماء المحرق

ماء الغلی

اینست که بگیرد ... و بکوبند بیکو پس آب در دیگ وا بنهند و بگیرد و مقدار
از آن سحوق و مقدار در وی ریزد پس آب بی آتش بجوش آید و بعض دیگ را بر
برف یا یخ بنهند و این عمل کنند و جوش آب بر روی برف و یخ عجب‌تر نماید **نوع**
دیگر بگیرد ... ٧ سفید که مانند آب بود

بسم الله الرحمن الرحیم

در خطوط مرموزه واقسام مشهوده آن قلم هندسی ایقع بکر جلش

دمت هنث وسخ زعن خفض طصیط قلم هندی

که از آحاد بخط میرسد وعشرات متصل بخط میشود ومآت از خط میگذرد والوف میدانیاز

گذشتن از خط ذیمی میدارد آحاد ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ عشرات ۱۲۳۴۵۶۷۸۹

مآت ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ الوف ۱۲۳۴۵۶۷۸۹

قلم یونانی پنج قسم است واختلاف حروف در تحت هر یک نوشته میشود بترتیب حروف

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قلم یونانی دو قسم است قسم ۴ قال

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

[illegible]

ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی

[illegible]

قسم دوم ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش

[illegible]

ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی

[illegible]

قلم عبرانی شش قسم است بدین ترتیب قسم عبرانی قلسیه

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قلم سریانی دو قسم است ا ب ت ث ج ح خ د ذ

ر ز س ش ص ض [illegible]

[illegible]

ع غ ف ق ل م ن و [illegible]

ه لا ی [illegible]

قسم ثانی از عبرانی یافته شده

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط

[illegible]

ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی

[illegible] قلم الاحجار

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

[illegible]

ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی

[illegible]

قسم دیگر از قلم احجار بترتیب حروف تهجی [illegible]

[illegible] قلم دیگر از احجار

که موافق قسمی از قلم رومی مثلث اب ت ث ج ح خ
د ذ ر ز س ش ص ض [illegible]
[illegible] ض ط ظ ع غ ف ق
ك ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible] قلم شاناف و زبطح اصحاب السیمیا
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط
[illegible]
ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی قلم فرنگی بترتیب ابجد
[illegible]
ابجد هوز حطی کلمن سعف
[illegible]
ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ قلم طبرقال
[illegible]
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ
[illegible]

ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی قلم پهلوی
[illegible]
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
[illegible]
ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی قسم دیگر بحروف ابجد
[illegible]
ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ
[illegible]
غ قلم دیگر بحساب تهجی اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص
[illegible]
ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی قلم طرزنجی
[illegible]
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل
[illegible]
م ن و ه لا ی قلم فلفطیریا بلی جهة حل عقود بحریه نیز بترتیب تهجی

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف
[illegible]
ق ك ل م ن و ه لا ی قلم فلفطیر کاهی صغیر جهة صغور
[illegible]
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف
[illegible]
ق ك ل م ن و ه لا ی قلم فلفطیر دیگر بترتیب حروف
[illegible] تهجی نوشته میشود
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف
[illegible]
ق ك ل م ن و لا ی قلم کاهی بترتیب ابجد
[illegible] ابجد هوز حطی ك
ل م ن س ع ف ص ق [illegible]
[illegible] ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
[illegible]
قلم صینی بترتیب ابجد ابجد هوز حطی کل من

[illegible]
س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ قلمی که جابر بن
حیان کتاب واحنه را نوشته بدستور حروف تهجی [illegible]
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف
[illegible]
ق ك ل م ن و ه لا ی ~~قلم ارمابوی بترتیب حروف~~
~~[illegible]~~
قلم معروف باحمیمی بترتیب حروف
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
[illegible]
ف ق ك ل م ن و ه لا ی قلم ارمابوی بترتیب حروف
[illegible]
[illegible]
[illegible] قلم هلی اب ت ث ج ح خ د ذ
مقطع بترتیب حروف [illegible]

ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه

[illegible]

لا ی قلم تحلیل بترتیب حروف [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم رومی بترتیب ابجد [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم مشجر دیسقوریدوس بترتیب حروف تهجی

[illegible]

[illegible] قلم کیمیا کبیر بترتیب حروف

[illegible]

[illegible] قلم سیمیا صغیر بترتیب حروف

[illegible]

[illegible] قلم العقول بترتیب حروف

[illegible]

قلم الصابی بترتیب ابجد [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم داودی بترتیب حروف الکش که باین خط نوشته میشود

[illegible]

قلم اسم اعظم بترتیب ابجد [illegible]

[illegible] قلم جعفری بترتیب حروف

[illegible]

قلم الاسرار بترتیب حروف [illegible]

[illegible] و فی نسخة هکذا [illegible]

[illegible] قلم حمیری بترتیب حروف

[illegible] قلم مشجر که صورت

نامند بجناب ابجد ابجد مطروحست خط را بدینسان بعدد

هر کلمهٔ ابجد میکشند و ابجد مطروحست خطوط جناب

جانب یسار و اخزان [illegible]

[illegible] قلم دیگر از سرایت جناب [illegible]

طبیشد زسواخ ظلمت کصدقت معجز است که

بجای کلمات ابجد این کلمات را حساب کنند قلم طلسم بترتیب حروف

[illegible]

[illegible]

قلم الطبیعی علی حروف الابجد [illegible]

[illegible] قلم الطبیعی بترتیب حروف

[illegible] قلم نبطی

بترتیب ابجد [illegible]

[illegible] قلم کتاب مالاطیس

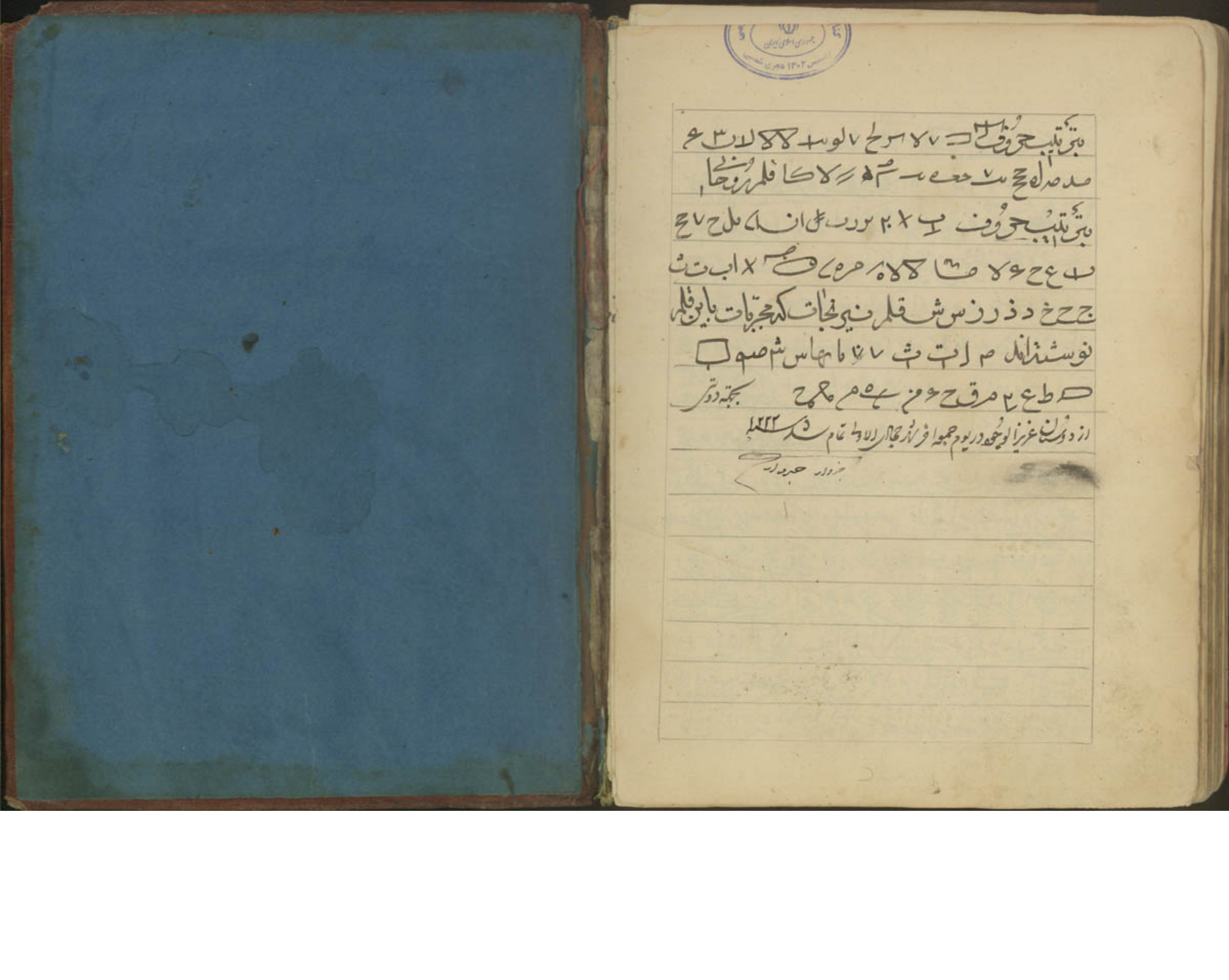
و طلسمات بترتیب حروف [illegible]

[illegible] قلم کتاب بقصید زرنیخ

و غیره بترتیب حروف [illegible]

[illegible] قلم کتاب نوامیس الکبیر هرمس بترتیب حروف

[illegible] قلم کتاب سر الاسرار در معرفت [illegible]



بترتیب حروف [illegible]

[illegible] قلم روحانی

بترتیب حروف [illegible]

[illegible] ا ب ت ث

ج ح خ د ذ ر ز س ش قلم [illegible] که مجربات باین قلم

نوشته‌اند [illegible]

[illegible] بجته دوری

از دو نسخه عزیز الوجود در یوم جمعه [illegible] تمام شد ۱۲۲۲

[illegible]

